بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش و حمد خالقی را سزاست که هر یک از خلایق را مجبول نفوس و یگانه آفاق خواست
بمکارم اخلاق آراست و بهترین مخلوقات را بکرم و تعظیم نمود آنکه خلق عظیم فرمود
و پس از بعثت و رسالت برای اتمام [illegible] خواجه کائنات [illegible] نزدیک بسی بر آن [illegible]
هر کتابی که گفته‌اند و آن را مکارم اخلاق تحریر نام گذارده آمده
همه عالم بطفیل [illegible] خلقت او خوشتر [illegible] و از خوش [illegible] خوشخو ما درست [illegible]
محبت او در دلها جای گیرد و [illegible] در جانها در آویزد [illegible] از حکما و دانشمندان

تا متقابل [illegible]

دیگر فضل آن [illegible] از خصلت حمیده [illegible] و خوی برگزیده او که [illegible]
[illegible] محبت او در دلها [illegible] گماشته و خود او [illegible] و علمه [illegible]
چنین گوید [illegible] سلطان جهان [illegible] نظر [illegible] کرد

[illegible]

و بقرب خود مخصوص کرده‌اند و از امثال دیگر با تو خاص اختصاص [illegible] و بر دیگر افادات [illegible]
و وزرای حضرت فضل [illegible] روات
در پیرایه [illegible] مناقب و محامد و ذکر محاسن [illegible] گفته و [illegible]
و دقیقه [illegible]

آغاز رساله

اگرچه عجیبه را که از لطایف اخلاق و تعرفات آن را بر ایران روش و حکایات بسیار گفته
از مذاهب منسوخه شمرده و مختار مردم عصر خود را خلاف آن گفته و درین عصر مبارک هم جمعی از بزرگان
[illegible] عصر [illegible] و چون در لطافت و فراست بر آن طایفه افزونی داشته بسیاری
از صفات و اعمال نیک [illegible] آنها از روایت آن حاضر بوده و مختار [illegible]
[illegible] و [illegible] بعضی [illegible]
بعضی [illegible] داشته [illegible]
اما اجمال از آن صفات منسوخ [illegible] و [illegible] سلف [illegible] دیگر گذشته
وزیران [illegible] عجیبه [illegible] و بسیاری از امرا و وزرای عصر [illegible] عجیبه [illegible]
[illegible] خلف [illegible] و [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] مذاهب منسوخ [illegible] گمان [illegible]

نه این خواجه فرزانه که به مذهب منسوخ را فرمودی در این بیانه [illegible] دیگر از آن نام و آوازی

در زمانه [illegible] و مجاز عجیب [illegible] لطف آرایش و فراتش [illegible] بزرگان عصر یاران [illegible]

و حسن اتفاق و رغبت بسیاری از ادبای ولایت به نشر و بسط و ضبط آن هرگز قلم نسخ بر آن جمله

کشیده نخواهد شد و از خاطرها محو و فراموش نگردد و حاجت تجدید نشر نیفتد و آنکه هم در این دین

و آیین [illegible] چار کتاب [illegible] کار لطیف طبیبان شیرین سخن [illegible]

و کارپردازان [illegible] مذهب منسوخ [illegible] بزرگان روزگار و طالبان شرح و بسط [illegible]

ایشان [illegible] و [illegible] آشنا [illegible] را [illegible]

از [illegible] کتاب شیرین [illegible]

آغاز نگارش

غره رمضان هزار و سیصد و چهار هجری است و چهارشنبه [illegible] ماه [illegible] است [illegible]

[illegible] ساعت تمام

و این رساله مشتمل است بر دوازده مقاله که در آغاز هر ماهی شروع به نگارش یکی از آن [illegible]

[illegible] مولوی معنوی

در هر ماه سه روز [illegible] به کمال باید [illegible] شدم

دلبسته [illegible] بر رفتار [illegible] مجذوب [illegible] مذهب منسوخ

[illegible]

[illegible] مذهب مجذوب [illegible]

مقاله اولی در رمضان و روزه و متفرعات آن

نخست باید دانست که این مقاله را در آغاز رساله برای آن نهاده که نگارش آن در این ماه عزیز بوده

و خوش داشت که به فراغت خاطر چیزی به سبب [illegible] نوشته و خود داند [illegible]

و دو ساعتی [illegible] باز داده که کمتر از [illegible] اندر [illegible] طبع

عزلت جویی بود و [illegible] لایق [illegible] ساعت [illegible] برای خیال [illegible]

بزرگ [illegible] خویش اندر [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] آنکه بودی و مردم این شهر [illegible] همه [illegible]

و در [illegible] به حرکت [illegible] تعطیلات [illegible]

[illegible] خراب [illegible] اندر [illegible] خراب [illegible] آورده

[illegible] خوانند [illegible] گفتم این قصه [illegible] خویش کرده به

و لکن چه چشمهای شان اندر خواب و [illegible] بهر حال [illegible] قصه انگیز است

[illegible] عاشق [illegible] در خواب [illegible]

پس ناچار کتابی چند فراهم [illegible] پس از [illegible] شرایط

این ماه [illegible] مطالعه آنها مشغول [illegible] آنچه [illegible] در مکارم اخلاق [illegible]

بنگاه خالق و منشورات بخدیو نوشته اند انتخاب و التقاط کرده ام با انجمله بعضی
در راز از فواید صحبت بزرگان و فواید نصایح دانشمندان را در جای انباشته و در صفحه خاطر
نگاشته بقیمه آنها که در از سالخوردی زمانه اندوخته و از ستمکاران کامی آمده که همه
پیش چشم آنچه الفاظ و کلمات خود پسندیده را بمن آورده و بر ورق چند مرتکب نگاشته
او از نگارش و نشیمان فایده و لذت همی برده و همی از خاطرش زمین آمده باشد
پس از آن دیگران از این کلمات راحت و آسایش برند و لذت و آگاهی نهند و در لوح
حکمت فرشته و بنام آنکه این کتاب همی گیرد خود از بیداران جهان و فرشته ها
در عهد انجمن اندرزه و قدر این نغمات حکمت آمیز مردان پیر نخج نخبه و
است و حکیم و حکمت عربی

در این ماه عزیز بعضی مردم از درازی روزه و بازماندن از آب و نان و دلتها
الوان در فرو شستند و در قهر از گاه شب و اطراف و در منشات کنی کون در جوش
و بسیار بر آن فواید رمضان و منافع روزه را بر فرد و بود و تلاوت آن
بی خبران

در هم بیشتری از آنکه آنان و منعال عصر به ادراک و فحش رو در است آنان بیدار
محضر باری تنعم و در خوارزم عبادت و زاری در حضرت باری آن خفض جبه
لا اکله

بر آسودن از این روزه و منقاد دل خشم بفره و گذرده و معبادت استان طلبه و خیر آب حلال
و بسیاری از علما و فقها و امثال دیده برد این ماه عزیز داشته تا فرا آید و در وقت مسجد
و محراب درافزاید برای گردن بوریا و فرو بر بستر و بار و از مواعظ و نصایح
انبیا و اولیا القصه و فهم های عدول لپسند برنجیده و لفظ اول شب رمضان آمد که
در بستر با پای کنند و در صحن مسجد اجتماع آن حکایات و شعرا مرا و روایات
و در دیگر کلمات و در این ملکت روزه همه رفته و دل بر نماز حاضر آمده و این نیز نهایت
وارد شراب غرور و غفلت مست را نشده و همی دیر نکنند و همه انعکاس از نهایت و جدال
راحت دیگران ساعت شنبه بر لذت در کاخ شاهان انگ نقاره و فریاد دهل غروب
قسوت آمد و از همه آنها قدسی بظاهر اندر جمع شود و بازارها و جمعه و دران تماشا
کاسه و کلاه ها با زینبر بر بسم نهادند و جای بر راه آنهم و دلدار و نظر زاهد این ماه را همی
گشته بر هر اندازه آید و فور بصر ناضعیف و عقل ها ضعیف و شما عزیمت و تمیز ما را در
شور و شغف و نگار رنگ عبادت بهم در گذر و با نظر ما جلوه میدهند و مردم مجرب آنها
روز و سیم قبال و ریال و دیده آن مسکینان را با ارتقاء بنظر و دو رفت سحر خوان از دید
بر امن کننده
دنیا در انده فی از خود دست از راحت بهر و اجمع روزه گذشت و مقصود از [illegible] دست

چیست دیگری قرآن یافت هر قدر روزه بر این دستور در شب قدر شب بیدار هم شرط الیه
طاعت و عبادت درین روزهای مبارک و شبهای عزیز رفتار نماید و از فضایل رمضان
دوام آن فرایض نشنیده نیز همه را الله تعالی انشاء الله

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات
من الهدی والفرقان

و از شب قدر همین قدر شنیده هم فرمود

انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر

در نهایت هر نگار زنده سال و طراز نمه

مقاله نفضایل ذخایر این ماه چنانکه باید آگاه باشد انا همین قدر دانند نخستین فرمانی
که یزدان داد بمهای هر راه و بر پیران پاک او در جمله پیغمبران بوده پیشتر زبان و آل او
در هر دو سلم فرمان داد بر فرو فرستاد پس از ستایش خود به کعبه امر نمود خوارزمی دیگر آیه
دیگر کرد او عز و علا و نیاز زرد دل جانوران بی آزار بود و در جمله مذاهب و ادیان
نماز شب و صیام روز بهترین مفروض آن ایام بعبادت و در تاریخ نقص از ملوک شهر اولیا
هر در ممالک او قحط و تنگ روزی نمود فرمان کرد هم غنی و درویش ایشان روزی دو بار خوردن را
یک بار بس کنند و بار دیگر با فقرا و مساکین بدل نهند و در این جشن مواسات نیکی از زن

و مردم ملک او بعلت رنگینی تمیز و درایشی گازنیک در میان پارسیان عجم سنتی ستوده شد
و دیگر ملوک و امم عالم برآنها تقلید کردند دیگر از فضایل موسی و مسیح علی نبینا
و علیهم السلام نخوردن چیزی در چهل روز و شب بود چنانچه خبر آن در تورات و انجیل
مسطور است و بسیاری از بزرگان عرفای اسلام را کم خوردن و روزهای وصال وصیف
کرده و آن را از جمله کرامات ایشان شمرده و در خبر است که شبی
که در روزهای مسلمانان را رهبانان شام مدح مسیح علیه السلام و عزت غفیر در روشن
کشف نمیتوان را بر محمد صلی الله علیه و آله نه فضل است هم از کیش اسلام این فضایل را
همی خوانند گفتند عیسی علیه السلام چهل شبان روز چیزی نخورد گفت فرا از امت محمد صلعم
کمترین مردم چنین کنم که چهل چهل روز و شب لب از خوردن فرو بست راهبان
چون آن کرامت دیدند گفتند اگر تو از آن ده روز دیگر در افزایی تقلید افرخم کرد
خبان کرد و کرد ... لذا ایشان هم بگرویدند و از اینجا هم ... دیگر خوردن و دراز
زمان روزه داری از آن نقشنیعها حکایت کنند ... در روزنامه ها
فرنگ خوانده ام که ... از حکما هر یک چهل روز و شب چیزی نخورده اند و عجب آنکه
هر مردم ایشان هر کسی که طاقت آن است هر نفره ساعت تمام نخورند
و دنیا شامه و عدد الدوله ... آخر فهرست ...

اعتکاف در خلوت و بسیاری ریاضت و عبادت حالهای نیکو روی نمود و در قرب
بنای صمدیت متمتع شد و انتقال مرتبت صمدیت سالک را با مأکل و مشرب حاجتی نماند
و چون او را این حالت پیدا که غرور و عجب بهره رسید با خود گفت نا خوردن
صفت حق تعالی است و مرا این صفت حاصل آمد و در باطن وی دعوی خدائی
برزدن گرفت و ترک خوردن و آشامیدن کرد چنانکه بضرب رستم خدا ایستم
او را از این ورطه نجات دهم ممکن نشد و هر چه از طعام و شراب در دهان او
می کردم بیرون می افکند و آخر از خیر لطفی الهی فرو گرفت گردن جوی او برآمدم
تا همه نخوردی و خوب بخورد و هم نخورد و من آنچه او را خورانیده شش سال برین حالت
گذشت و به صمدیت قیام می نمود و از طاعت فرو نمی گذاشت و تعلیم او
بود هرگز حضور از فرج بیماریها نیست و گرنه در آن ورطه بهلاکت افتادی
بجمله منطقه می رفتم و او را همراه بردم تا جاهلی از مردم همین حال را [illegible]
باری تعالی لیکن و نیز اگر او را به کلمات این [illegible] از نیت عظیم داشت و در راه میسر
و به همه چیزی نمی خورد و شبهه آن مرتفع شود و به این مقام کم برود بر فهم و همه
کس مسیر و گشت از جمله [illegible] رحمه الله [illegible] علیه السلام [illegible] او را
گفتم [illegible] آن [illegible] علیه السلام [illegible]

ومن گفتم و گرنه بخیر در درون صحبت ما را آن پس ترک نخوردن در حال و شبان روزی
سه لقمه برای او میسر گردید و چون به کعبه رسیدیم گفتم خوردن و در این خوردن و اعطا عنایت نمود

و کلی زنده بمقابله ممکن

که هر عموم مردم را طاقت این و حرکت این شیب و کم کرده [illegible] بود و [illegible] ریاضت
و عبادت سعادت اتصاف بصفت صمدیت را حاصل نماید و مردی کامل او را
[illegible] عصمت الله [illegible] از خطرات غرور و عجب این حالت باز دارد اما فرض
روزه را بر بندگان فریضه فرمود و آن را در رمضان نهاد نظر بر آن روزها که
در این ماه در گردش نه به ازهار و شب و طاقت و تحمل بندگان خود داشته
و در این قدر زمان میسر است بیش از طاقت و توان که حکم بر خلاف [illegible]

ولا تکلف نفس الا وسعها

پس کمال آن که [illegible] و نفس را [illegible] خود سازد و از این قدر زمان نخوردن و نیاشامیدن [illegible]
و کلی خوردن روزه بنهایت آرد از ضعف [illegible]
[illegible] طبیبان [illegible] رقعه ها [illegible]
[illegible] عرض آن فرموده باشند [illegible]

ومن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر

و هم حضرت علیه السلام فرمود بسا مردم را نیست از روزه بهره مگر رنج گرسنگی

پس سعادتمند کسی است که شرایط صیام قیام و ادای حق روزه چنانکه باید اقدام نماید

و جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید روزه سپریست از آفات دنیا و حجاب است از عذاب

عقبی است و چون کسی قصد روزه نماید باید باز دارد خود را از شهوات نفس و

خطرات شیطان و ما تنها بر نفس شود در خوردن آب و نان را چشم دارد

از همه را و جهت باید باطن خود را از هر نوع دروغ و غفلت و ظلمت و ضلالت

روزه دار بهره است از خلوص نیت و صفای طویت و هم بر اندر لب ضعیف

و ناتوانی و تکیه بر روزه و طاعت و دفع ما بر داری خدای تعالی در سرار کن

در امر او عز و علا و حضرت پیغمبر علیه السلام می‌فرماید که خدا فرمود روزه

از من است و اما پاداش روزه دار با من و کافی است در شأن روزه بهتر نفس آن

از شهوات و پاک کننده رسته از خطرات و کافی است که می‌توان به بوی

یاد آوردن حضرت کلام و برکنده شدن از عالم علوی و صفای ساکنین ز نعمت از ذات

و حاضر کننده بر دراز ایالت و در افزاینده خضوع و خشوع در حضرت باری

و بسیار مانع دیگر و زاری برای استغفار از گناه و گران کردن بار ثواب مغفرت

برای استغفار از زمان آخرت و مردم در ماه رمضان را فرصتی نداده ورم

از آن

از آن روزه دار تا پیمان شیطان و خشم پرستان اند و خصال حیوانی و صفات ملکی

از آن غالب است و نفس لئیم ایشان را بسوی درکات جحیم می‌کشد و کار ایشان در روز

و نیز آن را با آن عزیز و مبارک می‌شمارند و روزه می‌گیرند لیکن شرایط آن را بکار

نمی‌نمایند هم در ضلالت و گمراهی عظیم اند گر آنکه اسلام بکفر ظاهر است و حکم می‌کند

و تفصیل آن را ملاحظه نمایند

پس روزه داران حقیقی کرده شخصند مر روش اولیا و اصحاب خاص و اهل بیت سید

علیهم السلام روزه که می‌گیرند اجزای افطار مینمایند و نیست مردم را نمایند و همه تن آن خود را

گرسنه نگه میدارند و لب بر دروغ نمی‌گشایند و چشم از دیدن ناشایسته فرو میبندند و قصد آزار

جانداران ننمایند و گرد رباخواری و زناکاری نگردند و کلام مملو ملتمسند هم دنیا خود را

و کار اولیای دولت نظم ملک داشتند و کار عمال مملکت که به زادی بعثت نمایند

و کار زیردستان اندوه زیر دستان ببرند و کار قوت امرای خطه فقرا کنند و

بازماندگی معانی در طاعت و عبادت کاهلی نورزند و از معاصی گذشته استغفار

نمایند و برگناهان گذشته پشیمانی خورند و توفیق توبه و بازگشت از گناه و طلب

و استقامت در آن را از یزدان طلب نمایند و هر توبه نصوح تام و درست است

و کرده‌های آن در نهایت بثبات و درست است

و بخصوص در ادای نماز و لوازم آن سعی و جهد نمایند نه آنکه [illegible]
و در حضور حضرت کبریا ایستاده در استحضار آنکه عالم و بصیر بر سرایر و ضمایر
و نیات همه است و تمام ذرات زمین و آسمان مر او را اند ذاکران و ساجدان
و نمازبرندگان و تسبیح کنندگان اند و بدانند که [illegible] نماز و عبادت [illegible] در حضرت
چنین شاهنشاهی برابر نماز و طاعت مردان و زنان و جوانان نباشد و هم
مردمانی که چون بدرگاه پادشاه مجازی روند همه گونه ادب نیکی را رعایت کنند و چون
در خدمت شاهنشاه حقیقی می‌ایستند از شرایط و رعایت رسم طاعت
و فرمانبرداری او غفلت ورزند و گویم نماز چنان کنند [illegible] چون
او چنان نماز توان کرد اما گویم تا توانند نیات خود را خالص و روی دل را
سوی حق آورند و او را [illegible] خود دانند و از ما سوای او قطع
طمع و امید نمایند و دنیا و لذات دنیا و متاع آن را برنده دانند عظمت و جلال خداوند
متعال را پیش چشم آرند که آسمان و زمین و هر چه در آنها است در [illegible] کوچک در
جلالت او هیچ انگارند و به [illegible] عدالت شاهنشاه بر حق و غنی مطلق است
و از نماز و رکوع و طاعت بندگان بی‌نیاز و محتاج نیست نماز [illegible]
و اگر توفیق نماز بردن بر دهیم از فضل و لطف او و از رحمت فرمودن بنمازگزاران

درانهای

درانهای ایشان بهره یافتن سعادت قرب و معرفت او و باز داشتن مردم و منع
حق عبادت از سوء عذاب و زشتی عقاب آخرت است پس هر گاه وقت نماز
روان شد بر پیش افکنند و از روی عجز بر زبان آرند و دستار فرو بر سر نهاد و [illegible]
در حضرت حق در ایستاد و زبان بنیاز [illegible] تکبیر گفت و بخضوع و خشوع و رعایت و ادب
تمام رکوع کرد و محزون [illegible] سر بر آورد و [illegible] نمود و در حالت نشسته بود [illegible]
رکوع او با مقصد باشد و [illegible] تسبیح [illegible] کامل [illegible] و فروتنی خود را
با طلب [illegible] حق در نظر آورد و [illegible] خود را از غیر خدا فرو بست هر آینه او
از جمله نمازبرندگان و رکوع کنندگان و سجود نمایندگان است و باشد که نماز او
مقبول درگاه است و بروی او باز پس زنند پس ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون

بدانید که فرقان مجید در این ماه عزیز فرود آمده و خداوند آن را بر مردم زمین فرستاد
تا بر نهند پادشاه آسمان بر ایشان چه فرمان فرو فرستاده و امر کرده از کار و نهی از چه عمل
فرموده و راه بهشت و رضای حضرت خود را چگونه باز نموده و راه آتش و عذاب و کفر و گناه
چیست و درانهای [illegible] حضرت جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید که قرائت
قرآن را در حالت خضوع و خشوع و رقت قلب و اندوه خاطر و ترسناکی از حق

عزّ و علا پیدا نشود هر آنچه فاری سازنده است بعظمت و جلالت شأن باری تعالی

و خطر حضرت او نیست هر خوانندگان این فرمان آسمانی و کتاب ربّانی را بسر حد

بر باید نخست دلی خاشع و پس تنی فارغ و سپس دیگر مقامی عالی و فرصتی بایست

خدا این فرمان و فرود فرستاده آن بر عالمیان و چون قصد کردی که بخوانی این

فرمان را پناه بر به از شیطان تا دور شود از تو و باز ندارد ترا از حلاوت

دریافت معانی آن و در سوره‌ها که دریابی لذت مناجات با او و چون در پناه

ز آمدی شیطان از تو دور شود و ادراک توانی نمود حقایق احکام و لطایف اوامر

مرا و نگفتر توانا کرد در امتثال و موعظ مطهر در ان و بدان که آن فرمان عزیز

و عظیم است فرود آمده از تنهای علیم حکیم و نیست خیری که بکار آید عالمیان را و همه

اندرز و واجبات اوامر و مستحبات از نواهی حفظ حد قعال مایه رسید

دعای روزه داران

و ناتوانی بندگان در قصه ساخته همی کشید بر نیم و آگاه باشید و قصه نعمت لذت گستردن درگاه

شاهنشاهی بزرگ که از ما نمی رود بر بساط عظمت او و نمی‌توانیم در رباط جلالت او

اللّه المطهرون و در خصیت حالت و مصاحبت اوامر لذته اللّه اشهد بقول

هر که تنها از خویش صداقت و طهارت نیز به ترتیب و بازگذاری و مردی

بارگاه

بارگاه پاک و آلودگی و جسارت کردیم در تشیعه فانّه خطر عظیم

دارد که نه هر با خبر ازین معانی باید چه اندیشه اعتراف کنیم در حضرت او بعجز و تقصیر بسیار

و اعتراف پیش گرفتیم و طلب آمرزش باید از گناهان پیدا و نهان خود را و بیرون آمدن

برای او از اسرار تا بر شیعه نیست و نیکی کنیم دلهای خود را از هر چه هوسناکی حق را

از شناسد تا دریابیم لذت و راحت مناجات و شاهی و جلالت مخاطبات و دیگر

شاید بار رحمت و کرامت بدو را از فراق بار و دای

دعای مردم در مساجد

نفع از مساجد و مشاهد که گویند مردم ... و کوشش و حفظ و عظمت

و نفع احسان داده و آموزش آن را در هم ... و دعا ... عظمت

کنند که نصیحت کنند ... شنوندگان گویند و درونی ...

و ادلا ... و احادیث مجیده ... و مردم را از رحمت خدای رحیم آگاه

نمایند و ابواب قصد و رحمت ... که مردم ... معاصی و ...

کنند ... نفع از خوف ... مرده ... روی ...

سعادت توانند ... شیطان را ... و قدرت ... بر ...

عادتهای ... مقاصد ... حق ... حضرت ...

و اگر قصه‌ای شنوند که در خور لعنت بگویند تا مردم از زن و بچه خبر یابند و از شر او

ایمن زیند و قبایح را به مردم آهسته گویند و مردم را به بازگشت از گناه و طلب غفران

از خدا در حال دعوت نمایند و آیات کریمه بر ایشان فرو خوانند و بزرگان را از بهر

منابر به مکانی والا دهند و اگر در کسی صفتی اثر دوزخ آن را برای ایشان ادا نمایند و از عیب

ثوابی که بسته به تطویع یاد کنند به تصریح و پرده داری نمایند نه پرده دری و نقصان

و تقریر خود بیاشند و معتقد به تنجیم نشوند و اگر عالم به علم هیئت و نجوم باشند

از افلاک و ستارگان و زمین و بحار و کوهها تنجیم نگفتند و انواع تشریح و تبیین ابوابات

منجمانه در ترجمه و تفسیر انجمنها حمل کنند و حال مردم ساده را خط کوته شسته بر کمر

نقصان شناعت نمایند و آیه و احادیثی را در کلام تنها نیاورند و اگر در ذکر آل رسول

علیهم السلام ستم رسیده‌ای را ذکر کنند مقام بیان نشینند زنهار ... و این تنجیم را نکو

نگویند و امانت رسول را روا ندارند و دهانک بزرگ آل را نگشایند و کمال

ببرند هر چه بدین باب در منع گویند بلا ظلم مردم را به ... باشند و ... دگر

بستانند ... و اگر حرف ... باشند ... باب بخوانند

بر آیه تفسیر و ... خدا ... آیه ... را ... تنه

از ... از ... گویند و از ...

کیش

کیش بزرگان باشد و در منبر با زبان بسته ولی ... و به ... بیان ... را

... ... و ... و اگر ... غلط و خطا بر ایشان به همین گویند

آن ... و مردم از تنجیم با ضلالت شسته و خود در تقاوت ...

بلکه ... یعنی ... حمیت ... و مردم را ترغیب به ... تحصیل ... کار

و که ... و ... نمایند و ... در ... تقویت ... اگر

... و ... کنند و ... را به ... قضا و قدر را ... و ... کردن از سؤال

بقدر کفاف ... و ... نمایند و مطالب سؤال با ضرورت را

بیان معلوم سازند و ... را از ... که ... و گناه ... مختلف ...

... که ... و ... نمایند ... در ... مطالعات اطلاع ...

و ... در ... و ... امر ... و اخبار ... و ... روایت

بیان بخوانند و تفسیر ... نمایند و از وزرای حضرت ... دولت بزرگان

امرا ... صاحب ... شما ... و ...

و ... نمایند و ... آن ... و ... معروف

... و ... بیان ... و ... از ... تعلیم

... و ... خواهند ... در حمیت خود ... و ... جهالت

منفعت زیرا که صواب و خیر از شر و عقاب آخرت بازشناسند و آنانکه
واقف نباشند در ترک عادات بد و بایشان مجبور گویند که همچو حکمت عملی خود است و هر کس که از زوال رسید
از زمین تاریخ چند بزرگان ملک و دولت بود

لعنت حق بر لجاج باد که گشت است　　کار در شاه از لجاج پادشاه

و سود و نفع همه در آن است تشویق الکلمه و مجتمع الآراء و الاهمه در خدمت و اطاعت
نصیحت ولی نعمت و حفظ رعیت و آداب مملکت و قدرت و نظام ممالک و رفع هر جهت
امور جمهور بوده‌اند و خلقان گمان نبرند بلکه یقین حاصل کنند که هر یک از ایشان عضوی
از اعضای شخص واحد گشته‌اند که هر کدام از زبان ... خواهد و چشم ... که حضور کسی ... است دارد
و هر اراده هست ... و با وجود دیگری سود ندهد آنگاه که از آن پادشاه
بزرگی و تدبیر هشیار کرد و آن را بجای سر و چشم سلطنت و دل و جان ایشان را گفت
اطاعت او بر دیگران فرض است و سعادت و سلامت همگان در گرامی داشتن اوست
پس چه نیکوست که از این بزرگان و سرداران عصر از گذشتگان و حقیقت پیشینیان عبرت
گیرند و بنگرند که آن مردم چه کردند و چه بردند و چه جانفشانیها کردند و از آنها
چه بهره گرفتند و اثر آن و کیفر کردار ایشان در فردای رستاخیز چه خواهد
بود و اگر منکران [illegible] از این [illegible] و از عمر [illegible] تاریخ و این [illegible]

[illegible]

و این دنیای دنی و این جهان جنبنده در دنا و بقایی ندارد و همه بکشد و دعوی
دوستان و دشمنان برابر است گرانتر آنکه صد ایشان [illegible] مردم [illegible]
است بر جای بمانند مدتی که در این جهان خبری بگذارند نام نیک در دل [illegible]
و در صفحات تاریخ بزرگان کتب تاریخ و سیر خوردن چه سود که همه خوانندگان [illegible]
و چهار و سی سال [illegible] عارف تر و عالمتر از شاه و خلقان ز صفحات فضایل قصص [illegible]
و فضیلت تحریر و فصل ربیع و هر فصلی فصلی درج گشته مرزانه و کفایت کافیان گذشته
چه اینان عقیده و چه صاحب کافی و چه دیگر کفایت که در جهان [illegible] بصیرت آگاه
تا هشته و هر [illegible] که در تاریخ عصر [illegible] عمل و الواقع که در کتاب [illegible] و مناصب و مراتب
و قبایح ذخایر و وزرای بزرگان تمام [illegible] حقیقت کتابها می‌نوشته
و شرح حال هر کس را با نام و لقب و خوی و خصال و حسب و نسب و شغل و عمل مرقوم
می‌داشته و بایسته بود که از روضه هر کسی احوال دولت [illegible] و در خلاف ایشان
از آنها خبری نگذارند و کارهای حضرت ایشان تمام نماند و از آنها ذکر کفایت نکنند و قوام
دولت و نظام ملک و رفعت لقب داده‌اند و نظام و قوام از آنها در همه باب
محفوظ نشد و دولت را از آنها که اکثر [illegible] ایشان نوشته و کرامت [illegible]
و جلالت قدر از آنها ظاهر شود و اگر به نظر آنان بعواقب امور نیست

و بقای نام و طلب ذکر از پس خود را همواره پیشه ساخته در هیچ دقیقه غفلت نکنند

و هر کدام بصفت نیک متصف شوند و در حضور شاهنشاه عزیزتر و در نظر خلایق

وجیه‌تر خواهند بود و فواید آن با جمیع اهل عالم از احوال ایشان و در همه مجالس

و محافل بیان مناقب و مفاخر و ذکر فضایل و مقامات ستوده آنهاست و ذکر

نیک و تحسین بگویند و به لسان در بهم محبت دوستان ایشان در قلوب کنند و در نزد هواداران

و دشمنان ایشان در عیب‌جوئی ... و هر یک از عظم و عظمت ایشان کاسته هم گردد و از این

بزرگان عصر در ظل تربیت پادشاه ایام پرورش یافته و هر یک با تحمل بار

وزارت گشته و بسیاری از صفات خوب آراسته اند که تکمیل صفات خود را

نمایند و هر گاه معایبی در خود دیده باشند به رفع آن پردازند از همین مدعی و گواه ... مردی

بایسته ... تربیت خدا ... از ایشان راضی و خلق خوشنود و سلطان جهان هم از وزیر

و منزلت ایشان را افزاید و نام ایشان به نیکوئی در زمانها ساری و در کتابها باقی بماند

و سعادت دو جهانی حاصل کنند و نام و نشان را آباد ... وزرا و امراء

شاهنشاه ... ما را ازین ... عظمت نمایند ... ختم کتاب شرف الملوک

و بلفظ شیرین ... نگاشته و از نگارش آن فرمان ... حقیقت از مکارم اخلاق

یکی تن از وزرای عصر و توفیق کار خیر ... منظور ... نشسته و ... همه آید

و عراقی را بنصیحت ... کردند و ... ایشان بر خوانند تا بشنوند و در آن

کلمات تأمل نمایند و حقیقت و درستی و راستی این نصیحت که ایشان را می‌کنند بر آنها

معلوم شود و هر کدام وزیری متخلق با خصایل نیک و متصف بصفات محموده ... و از ذکر ... دار

بوده و علم ... ظاهر گشت نه همین نام شریف او در تاریخ ... وزرای بزرگ سلف

نبشته گردد ... و برابری با معارف ... که در جمله ... ایشان ... صدر شود

بلکه ذکر ... و جلالت قدر او را از کتاب ملک عظیم الشان جلیل القدر عالم ... نبشته

و از نام نیک و ذکر خیر در محافل و مجالس شریف ... ابرار ... و به آنچه

در نزد ... از ... و کرامت او را از ... تعالی ... معطل

... خود ... صد آیات ... هم کس از ... معطل

و ... حسن ... تربیت پادشاه ... مصاحبت با بزرگان ... ضعفا

... ذات ... با ... و اتصاف بصفات حمیده

... کار ... جهان و عظمت ... و حشمت ... خدمت

و آگاهی بر فضایل نیکوکاری و بصیرت ... از این ... که

آموز را ... منظم ... دیگر از معارف ... عالم

که ... کس ... صفات و خصال معروف ... حسن عمل

و لطف الهی بعضی در حذف آن بسیاری از مردم را زمانه مساعدت کرد
و اقبال همراهی نمود و جاه و عزت و مکنت فراوان بدست افتاد چون از حلیه فطانت
و حصافت عاری بعضی و توفیق الهی ایشان را همدم کار نگردید جمال حال خود را بزیور
اعمال صالحه و تقوی نیاراستند و بتهیه آن گرایید و تمام جهد تزئین کاشانه خود را
صرف فرش و تجمل و آرایش کاشانه و تاثیر برای اوراق بنا در صفه منزل و گسترده
بلیط و تزیین آبگینه و اقتنای شراب و انواع و کباب و ترتیب اسباب میز و ترتیب
فندان محبوب بسر جها و شگفته خبیر نمفه در عوض و آرزو خود در آرای مطلوب نقش نگار
نمای شده اند و اندیشه خیال خود را مانند موران دیوان در روحیه کرده دانه
و ذخیره نهاده و در خانه انبار کردند و تا نه بزرگی عظمت و ثروت گرد آورده مال
و نعمت را برای ساختن بنای عمارت ها بر انبار کردن و جمع کردن ثروت را انبار
قحط و غلا و فروختن به بهای گران و جمع کردن به قیمتهای ارزان را بهترین سود
دانستند و لذائذ جهان به نخوردن و ذخیره نهادن و کار پیشه ساختن منفعت
در گشتن در راه تعمیر و القاء و اسباب طاقت لنگ و حقیقت را از زمین لطیفه
و آوازه خرد انداختند که با نشستن به نفقه و گرد آوری از ترقی قیمت مخالفت را
نفاهت و حاجات فقرا را فقدان حصافت و دو جوی آنها را بمبلغ ...

و حیات

و حیات تا مدت نهایت و خوردن دریغ اعتقاد مصاحب و از زمره اولو الالباب نشمرند
بعضی دیگر گفتند که گنجی از فراغ و بیرون آمدن از دنیا است کنج ما بر نهاده
که چه از عمر حرام و مال بیهوده آن دو ابتنا نیابد و بیش حرص نیاز کار که همه سعادت
و فقرا و ذوی الاحتیاج اند عجب آنکه همه ایشان خدا را حاکم دانا نمیخوانند
و فضای فصیح جعفر بن یحیی را منتشر و علوم و فنون طبیعیه و فال و کوار نظام ملک
طالع و علم حرمت سیدی کلا نهاد می‌دهد مسعود کی و فرخنده متبع و چون از زمان
سالها و قبایل است و در جهان جاه و عظمت است آنکه فرصت از دست نداد
وقت را غنیمت شمارد و تخم زرع اعمال نیک خیرات و مبرات قدر زمین دلها
کارد و بکار آرد اخلاق و حسنات گفتار و رفتار آبیاری کند تا ثمر بار دهد خصوص
بار آورد را آخرت بقیمه حیوان ... و فرح جهان گل سلامتش بخوردار
عمر دائم دادن و نتیجه زمان و نعمت عیش و خوش و راحت و فراغت از مضار جهت
اهل و عیال رفتن ... و زنان مردم را نیز گویند و وقوع حشر بر اولاد که نیم کوتاه
و بهره او و بستان او ... نشاط خوش قیمت و ثمار و جود ان اورا
ذلت و خواری ... مبادف ... اندیشه ها باین ... پس از آن جمله گران آید
و آنچه ... چون یک سخن راه راستی گفته نقش کنند چنین نکوی ...

ابراهیم بر او زیادتی آورد و دیگری از فضایل فضل یحیی نسخه‌ای را نه دست بر داشت

بهانه فضل را از فضائل این سلطان فضیلتی بهتر

و یکی از حکمای عصر میگوید مردم را در زمانه آفت خیرات رتبه نمودن پیش تر [illegible]
از خبر آن هلاک هستیکی را نیز ده فهم را اسراف پیش کند و تهی دستی را ملامت بسیار
گردش گردون از آنها بر کند هر که خال دغالی بر کند
و بزرگ خردمند آنست همه ارباب درگاه را که شیفته‌اند مجحبت زکات را
اعانت فرماید و کلانتری را که کار نجوار کشته تا او را تربیت و منزلت بار رازد
و حمله ده هر یک از فرزندان کوم را در مقام خود عزیز داشته و در همان بخشم
حقارت نباید نگریست و اتفاق بزرگان است که بهترین خیرات و نیکوترین
مبرات و شیعه ترین اعمال حسنه آنکه فقیری بر کسی است تخت آنکه از غربت
عجز را زی فهمیده و پس آنکه از تو گهری مروری رسیده و دیگر دانشمندی را در میانه
مردم از آن گرفتار گشته و [illegible] در بونصر شیبانی بیرین بنسب حمید حسب
[illegible] و مال وافر و علم فراوان بود اما همین قدر دانم از خاندان ایشان بعد [illegible]
گوشه‌ای [illegible] حرز حلق عزلت گرفته و خانقاه آراسته مردی جهاندار [illegible]
و گرامی [illegible] در آن ضیاع و عقار و مال و بکثرت صدقات از همه کس بیشتر بود

و بعضی

بعضا و گلهای عصر اعظم دستر او را می‌شنیدند و فقرا و درویشان را نیز سعادت ازو
راحت بعضی از روزگار چنانکه علامت دولتی تیره غبار که ورزند هر طرف
دور از حوادث بر بدن او نازل نمود تا آنچه پاره بحکم اضطرار چنانکه در کتب و رسایل
او مسطور است از [illegible] تنظیم [illegible] حضرت سلطان جهان که
تخت تربیع در داشت زمانه از بزرگان عصر خواجه کمال الدین [illegible] از آن
کتاب [illegible] و در تصنیع کار [illegible] استعانتی نخواست
و پس کنج گهر را کفات بعضا از بعضی غلط و معارف ملک عنایت انجام
[illegible] خود را در حضرت سلطان حسن تو بعط ایشان نمود و شه دیگر [illegible] بود
[illegible] حسن صدر اعظم بحکم [illegible] داد و دعوی برادری آن خواجه
مرنمود و دعوه [illegible] قصه [illegible] در گزیده طبیبان [illegible] از امراض
مرلقا ملک او [illegible] در زمان [illegible] و در کتاب نهبة اللکار [illegible]
کار خود را ظاهر [illegible] ملاز خواجه صدر [illegible] حضرت در غفلت
و تهاون ایشان گمان کرد و در رسالت فتح و ظفر مسعود [illegible] و کامرانیه نام
شاه [illegible] منظم مظفر مسعود کامران [illegible] ختم نوشته
بعد گفته [illegible] ذکر مرتب [illegible] خود را [illegible] فقدان [illegible]

متفرقه همه کوشها [illegible] زار خود شنفته اند و همه چشمها شوهی که کار خود را
باز نموده تمام آنچه کوهها و جهانها پرشان [illegible] زلزلهای او شع دگر نه
آتش همراه او بوده آب دیگرش طوفان نوح آورده و آرزنه آب خشکش مقدار آورده
زنجیر تف دلش آتش نمرود نموده و ازین همه شاهنشاه زادگان رحیم الاحسان ارزنده
کافی و قوی دل خود نشسته و کافی کاروان و امیران نام آور هر کس را همراه خوش
ور کرمت و قدرت مروت بخشیده و دست کرم دهانی تمامش همت و کوشش
خدای ملک فتوحات هر زمان همه مردمان اخبار شریف درباره این صنیف
کم با نظر توجه و تفقد قهر و بخش تلطف در حق او نام نهایا و ذکر خیری در جهان
بجای ماند سر خواجه جوان بخت علی ابراهیم امین الملک صاحب نعمت رود [illegible]
بطهران آمد و او را [illegible] علیا بخود دعوت فرمود چنانکه در ربع [illegible]
اشارتی که هم شجیع محبت خود در لطف معاشرت چون [illegible] در زمین [illegible]
کاشت و گاه گاه آب لطف و دست [illegible] پرورش میداد و [illegible]
همراه مرهمی بر آن اندازه [illegible] نهاد و [illegible]
در [illegible] قدر [illegible] فرستاد [illegible]
شاهنشاه زادگان معظم را از [illegible] در دامن بخشش و دستگیری

از آن

ازهار و قهرمانان شهر نخورده و بر خواجه بزرگ صدر جلیل و جلالت لزوم برافروز بود چنان
که همت سبقت نگیرد و بطریقه اولیا و اصفیا فضل مبالغت راه هر دو آثار رفته
و نیز ابونصر از مآثر همه بزرگان عصر را [illegible] ساخته و اندازه همت و قدرت درجه
مروت همه کس را بر آورد او را چنانکه با هر بی نیازی کامل نمی [illegible]
مرقومه در نهایت صحبت شعر او است [illegible] همه شوق نمی نهاد
و [illegible] او را مطالعت تمام نمی فرمود تا خاتمه کتاب [illegible]
حکایات شیبانی را مطالعه فرمود و [illegible] سر [illegible] آزموده ها را نهاد
رسانده و [illegible] خود را [illegible] و گاه گاه آنان آمده است [illegible]
نرم نرم بارش ابر آزادی [illegible] با بیدنی عظیم [illegible] و قطرات بزرگ مقدار فرو ریخت
و [illegible] ابونصر [illegible] در کلمات خود [illegible]
در لطایف [illegible] تعلق گیرد [illegible] خود را
[illegible] عادت [illegible] جهانی
[illegible] راسب [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] جلالت [illegible]
[illegible] همه بزرگان جهان [illegible] لطف و احسان [illegible]

وفرّ انسانیت بنده از ملابس آن رفعت زینت برآید و حسن سیرت

لطف عظمی بکار برده اند از آنجا که عمومیت دفتر خود و جلالت قدر او را

هم مردم جهان است آنکه در حقیقت سعادت او به همه جای عالم رسیده فقیه

وزیری او را همه قهرمان و حکام عصر خود تصدیق و تعظیم نموده (شعر)

که از بزرگان زمانت و جهانی بکار ... مردی محترم مرقوم آنکه

بادگار و کیاست و فراست و قرب و خصایص سلطان جهان ... رحمه

دیگران نازش او باب جهت بپایه لقب و ترتیب وزیر شفقت

بالبصیرت و اطلاع او (۲) چون این قصه شنیده نسبت قاهر و وزیر پاک نهاد

در دورهٔ دوستاییش قرار داده بر زبان ... در سنه ... در عهد ... خلفای

شاهنشاه و فضلاء وزیری ... آمده او را جعفر ربیع و فضایل یحیی فقیه

توانم نهاد و هم عصر موجود او بهم وزرای ... متفاوت ببایست توانم کرد

در جمله این نهایت خصوصیت ملح و رشح خاطر ...

بنده از قضایای زمان معرفت هر چند ماه بیشتر از علما رانمی در زمین ... آ

و گفتگوی ایشان را اثر کلام افزون تر است آنا هم در قضیه کرسی

گفته چند مرتوم هم اینجا ... است و هر وقت که می خود را گرفته

سودفایده بود من بسبع شهوات معدوم و هرچند او را خالی تر دارند شهوات

کمتر شود و رغبت که بطاعت و عبادت در افزاید و فضایل گرسنگی بسیار است

و معایب پرخوردن فراوان هم پیران بمکرمت آن را کلان نیست و خدای تعالی را

بزرگ خوران زمین و بر بلندی آسمان مباهات است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فرموده است که مهتر ترین مردان آنکه خوران و لاغر شکمان و لاغر تر ...

و عیسی علیه السلام فرموده شکم های خالی که گرسنگان در بهشت نشیند و حکما

گفته اند آنچه ایشان از بسیار خوردن طعام زاید علل و امراض است و فور خیرات

پیران دنیا گرسنگان را آموخته و گرسنگان دنیا پیران عقبی و شفیع

گاه چند حرام نیست انبیا و اولیا از آن گرسنه گرفته اند و از بعضی بسیار قسمت هاست

فرموده حکما و عرفا هرچند بیشه در دنیا با تن از گرسنگی و دوری آمده است

زیان کار تر از سیری نیافته اند و پیغمبر علیه السلام فرموده هیچ ظرفی را پر کنند

نزد خدای تعالی دشمن تر از معده نیست و در حق گرسنگی همین بس است که ...

صاف و روشن کند و از معایب سیری این کافی که آدمی را کودن و کاهل

کند و از مرتبهٔ انسانی فرود

اول عقبه در راه آنکه بود تا کلوی و طبع ستم

دیرخوابان هرگز لذت طاعت و حلاوت عبادت نیافته‌اند

و بزرگان گفته‌اند

دروازه دوزخ بطن و غفلت است و آن از سیری پیدا آید و دروازه بهشت گرسنگی و فقر است و آن از گرسنگی گشاده شود و بهتر از همه آن که سیران را گرسنگی گفته‌اند [illegible] یوسف را علیه السلام گفتند همه خزاین مصر در تو است چرا همیشه گرسنه باشی گفت ترسم که چون سیر شوم درویشان گرسنه را فراموش کنم و حکما گفته‌اند سعادت گرسنگی در نفس است و شقاوت در غلبه نفس پس گرسنگی در نفس غالب شود [illegible] و از این جهت بزرگان و زیرکان گرسنگی را گوهری گرانمایه دانسته‌اند که در خزینه رحمت الهی است و به کسی دهد که او را گرامی و عزیز دارد [illegible] که بر زیارت آن دولت کنند گرسنگی را عظیم شمارند و خیر در آن همه سودمند است و ضرر نیست اندک خوردن است و هر که بکم خوردن خو کند ریاضت کشی بر او آسان شود [illegible] کم خوابی است ولیکن کم خوردن بی خواب [illegible] خوابهای خوش بینند و در رؤیا ملائکه بر او در خواب فراز آیند و او را حقایق تعلیم کنند چنانکه در قصص حکایات کرده‌اند [illegible] کم خوردن بود [illegible] خواب . در لیلة

فرشته

فرشته نیکو روی دید با گیسوان زرین [illegible] و رخسارش چون ماه در شب تاریک درخشنده و گفت [illegible] حکایتی کنم در خواب [illegible] و چون بیدار شوی [illegible] باز گوی [illegible] گفت [illegible] بزرگ [illegible] را در ایام کودکی و جوانی با یکی از ملوک و ملک زادگان او مخالطت بود و در خدمت ایشان قرب و منزلتی یافت و چون در عواقب امر خود نظر افکند و [illegible] را با خاطر آورده می‌فرماید

حکم چون [illegible] آخر [illegible] و در دو [illegible]

[illegible] از شاه و فرزندان او [illegible] به سیر و سلوک [illegible] حضرت خداوند اجابت کرد [illegible] برآمد و [illegible] صحبت بسیاری از مشایخ عرفا را دریافت [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] برطرف [illegible] ریاضت [illegible] و کلیم [illegible] خود [illegible] برگرفت [illegible] و [illegible] برآمد [illegible] پس [illegible] را [illegible] از [illegible] و [illegible]

وصحبت بزرگی که از پسران پادشاه گذشته بجای پدر بر تخت ملک نشسته بود
آبروی کاری خواست پادشاه او را بشناخت و مقدم او را گرامی داشت و وعده
کارسازی داد و پنج سال تمام این وعده را وفا نکرد و بقضیه تعهدات در برابر ضعیفان عاجز
در آن مرد را در وطن بود از دست رفت و در این ضمن پادشاه او را آبرو داد و از علت
فرمان داد و او ناچار اطاعت کرد و چون آن جمع عاجز و ضعیف را بپای تخت آوردند
پادشاه بعد از غضبیت در باره آنها منطق نرمی و کار شایسته بزرگان شاهانه
بنمود و مشاهده رفت آن مرد یکی از فرزندان حضرت گفت هیچ دانی که پادشاه
این تلافی و تهاون در کار ما با آن سابق صحبت و لطف حق خدمت چگونه
ز بهت عالی خود روا دید و با انصاف و نیکی ایران صفت را بتمامها
عادل منصف بزرگ معروف لیکن کار تا کار او با انصاف در حق ما عیب نمی داند
و این در مورد آنکه حال نه در این امر فرو ماند از زخمها ما را بکنند و حرمت را
در پناه او در فکنده و بجای مصلحت از ملک او باز می گردد و دیگر در آن کار
و چنانکه باز بیانی در کنج خود میان آن را روا نمی دارد چونست در این
نه سال در حق ما اتفاق و مستعمل از نیکوی بسر زر ندیم ببیعت داد کرد
همیشه و آن گفت در باره ما بسر آنان افزون تر از سر او و از آن بیشتر می شود و حرم

ولکن

و اگر گویی علم و جان خود از کسانی که سوابق خدمت بیرون از اندازه در زمین تمیز آرد
چنین است ولیکن آنکه مراد در خدمت شخص او سابقه ایست و از سلف فرزند ان
او خدمتها کرده نه غیر آنکه بسیار کسان را هیچ سابقه خدمتی در حضرت او و پدران
او نبوده مراتب عالیه و مدارج بلند رسانده و نوازشها و مرحمتها فرموده و اگر گویی او
از دقایق آگاه است و با صدق و نیکوکاران را تربیت فرموده و نوازش داده ام گفتم
بخدمت آن نیز ملاحظه می کنم و مردمان نجیب صمیمی را که با تمام عمر در راه
عالیه در حضرت او شده و اگر گویی او بالطبع از کسی دوری و جدا شد و نفاق
و علم دوستی تمام نفوذ است بعکس آن مشهود می شود و متعلقان و نفوذ دوستی
چنانکه در درگاه او هستند از اکرام و انعام او و عواید کثیره بهره مند شده و دیگر گوی
مرا از خاطر برده چنین است و در عین حال یکی از بزرگان خود اشاره
بتوان نمود و فرض کنیم بوده و دیگر گفته که در حضرت او و بعلم خود بمقامی
وزیر او و در کار رفتن تو سلطان می گذارد و هر وقت در خدمت او از فن دیگر شود
همه بالکل آن حضور از دوستی اشتهار کند و عده ای را که مقامات در درجه
و شان او را به پا کرده ام و بیشتر از آنها را خواسته و این جمله را گفته از حال او
پادشاه بزرگ و هشیار و با فطانت و فراست در حسن دلجوئی و احوال محبت

از دنیا بیرون برد و باد پیشه نیست با این همه زر و جیره هم از اینجا خلیل کرد پادشاهی
بزرگ مکارم اخلاق و صفات نیک و خصال حمیده و علم و فرزانگی او را ستایش کرد و در شیفته
همه آداب او شد مرا از و کلمه یاد داشت و در این کلمه معنی محقق بود تو که
این شعر مرا توانی حل کرد نظر مرا از دیده غم این سرگردانی براگندی بزرگمهر بزرگ
نهاده دنیا و دولت غریب بود گفت بسیاری از حکمای سلف و در نصیحت شیبانی را
در این عصر عقیده این است که کارها موکول به تقدیر است و هر کس را بهره و قسمتی از
آفرینش او در ازل معین شده و بلوغ آن در ترتیب است و هر دو آن را که در آغاز روز
نوشته شده مردم کار گفتند در باب اراده الهی آن را لطف و نهر خشم و قهر تعبیر کرد
و هم خلق است شاه و گدا منحرف از دو اسیر دست قضا و تقدیرند و از خود هیچ منامه
نمود و این کلمه را تو از شاه دلیل رحمت و دانش و تقصیر در توجیه تقدیر دانسته ای
دلیلها همه گفته‌اند ذی عمل دست خود است خود از قلم در ازل این تقدیر گفته بود
و تو در این آخر عمر از وطن دور است آخر و در این خاک رهگذار تنها افکند و شاه
وعده داده و وفا کند و فضل خواجه از لطف و زر به او عطا فرماید و تو آنچه
در باب گفته بودی در مقام شکر و ثنای شاه دقیق بوذرجمهر آن را ظاهر کرده است
او گوید حضرات آن را به نام خدا به تو کسری و ذکر وجود و عطای او را به شرق جهان

رسانی

رسانی و در عشق و محبت او اوز بهانه گفتی مولوی در باره تمیز کرد
پس از آن نعمت را از شاه و آن کس را از خواجه دان که هر چه کرده حق وارد
او عزم و عدالت این سال و در این مرد اثری عظیم کرد و آنگاه رای حق نمایت و بر ده گفت
حقها پنهان نگاه کردی و تو این کار را باز نمودی هیچ توانی گفت پادشاهان را کدام خصلت
بهتر و در شأن را چه حقیقت نیکوتر است گفت خصال نیک پادشاهان را تو نصیحت
در کتاب شرف الملوک شرح و بسط تمام آمده است و خصوصی و درویشان را در همه
ایام خاصه در این عهد بکار آید فراغت و قناعت است و خوی کردن به هر سؤال
گفت وزیران را ممدوح‌ترین خصال چیست گفت نیکوئی خلق و بسیاری احسان
گفت عمال را چه کار بهتر گفت دیانت و مطالعت بینها گفت امرا و سپاهیان را
کدام بهتر مستحق‌تر است گفت اطاعت پادشاه و جان فشانی در راه او گفت تجار
و پیشه وران را چه عمل سودمندتر است گفت راستی در معاملت گفت دهقانان
و اهل قدرت را چه کار فایده بخشد گفت کشت زمین و عمارت آن گفت
بهترین زیور زنان را چیست گفت عفت و عصمت گفت زن و کودکان را
چه بکار آید گفت صدق در خدمت و شکر در نعمت و نیکوئی از راه حکمت
گفت چه دعا از زودتر مستجاب شود گفت دعای در حق والدین و محتاجان

گفت کدام نفرین بهتر از آن که گفت نفرین بر زبان لال رنجیدن گفت و دیدن
و مظلومان را فرصت بقیامت جابر کارست گفت در جهان نیم گفت بخشیدن
ظالمان را در یک منزل داشتن گفت در درکات جهنم گفت مرتعه کیست گفت
آنکه مکتبی را در بستر و بسیاری را در کتابی تو از دیده گفت منفردخانه ایست گفت
مردم هارگذار گفت مجرب ادکردام است گفت بهر صیلی است آورده گفت
عاشق کیست گفت آنکه همه عجز و نیاز است گفت معشوق کدام است گفت
آنکه سراپا کبر و ناز است گفت بهر کار رفرمانه کمان چیست گفت تسلیم و رضا
گفت ترا با این همه دانش در حضرت شاه مردم و مواجب چیست گفت
فقیر است گفت تو هم اشتغال سامانی یا بو فقیر بسیار نشین گفت اعطیت انها را
آنچه حق قناعت است کفاف است و بدرگاه شاهنشاه چه حاجت
گفت نه آخر اندر این دنیا هر کس را سامانی مراد و آن بی چیزی معلوم محقق نبود
گفت ضیاع و عقار و دانسته صبر قدر آنها روز مرکند شده گفت آنچه برد
رفت گفت آن قصه ها شنیده ام و لیکن آنها بیهوده فرا دیگر را دیده
داشت عزت بر تکیه ها آراسته و باغ ارمی از زر و جواهر آراسته بود اگر آنها خراب
گشت خزینه خواجه آراسته باثر صد باغ فدا حساب زحمت زراعت

هر چه خواهند میدهد گفت خزینه خواجه را از دستش ادکارش نیز نام گفت تا ابوا
اب بردن مستحقان گشوده است همه روزه در افزایش گفت از تنی همه خواجه حقان
چه اشعار و چه ارز و تعالی اوساز گشتیه و تدقیق در اقف زمین عادت گار گفت
از ازل روز شش سیه آفریده بود و در کوه کی باز شش رب بیت لطف و احسان چه دیده
گفت خود آتش چه می کنید گفت جان می کنیم گفت او را آتش از تو چه می کند
گفت از آنکه مظهر ذات مقدس است و قدر و سیاستش نگهبان گفت ورزیده
هایم دودبار بود و اکنون همه کارها کنجهایست او مرکول است گفت
از آنکه کار کارروان است و همه کارش
در حضرت شاهنشاه
مقبول است

درس ششم

یکی از بزرگان عهد ما حکایت کرد که تنی چند از حکمای فرنگ با من آشنا شدند یکی از ایشان

مردی کامل بود و در فن طبابت خبرتی وافی داشت و با آنکه از دین بیگانه بود

با ما آشنا شد و دوستی میورزید و چون خواست بوطن باز رود مرا گفت فقط دانشمندان ایران را

از رای کسب چه تدبیر در کتب حکمای اسلام نظر همی افکندم و عمر خود بمطالعه آن کتب مصروف

همی داشتم و علما را و دانایان آن عالم محسوس گمان میبردم و طلب آن را خسته همی گشتم

و در آن فن رسیدم و چون از ایشان ... بهره یافتم گسسته و حیران که از سر رشته گسسته

و دنیا یافت خود حسرت خوردم ... بزرگیشان نیافتم و شهرهای مردم فرنگ را

ملاحظه نمایید و جهات آن را با علم ... نگرید در آن ... و راههای

آهنی گشته ... و ... دریاها ... که ... عبور

و ... صنعت ... و لطافت و زراعت شهرها و باغهای خرم و کارخانه

دلکش و تماشاخانه‌های عجیب و عمارات عالی و خانه‌ها ... که ... اسلام

آنها را بهشت ... همی ... و آن ... های لطیف و اطعمه نظیف تمیز در

هر چیز ... مردم اسلام قصه‌ها ... و فرامین جهان‌های

دنیا ... حقیقت ... مردم ... و دانش ... که ... روزگار و ... آموزگار

هر قوم دانش و هنر و دروغ آموزند از ما آنچه بکار زندگانی و عیش و راحت و آسایش

درین جهان می آید و ... این ... ایران دانشمند ... و ... توانایی بازگیرند نکوهند

در دنیا ... بود و کوشش فراوان ... همه است سر کار ... که تو خود چرا

از این اسرار ... برادر ... عارف بزبان فارسی ... ترجمه آن را

از مثنوی مولوی علیه الرحمه

در حدیث آمد که یزدان مجید / خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گره را جمله علم و عقل و جود / آن فرشته است و نداند جز سجود

یک گره دیگر ز دانش تهی / همچو حیوان از علف در فربهی

وان سیم هست آدمیزاد و بشر / از فرشته نیمی و نیمیش خر

نیم خر خود مایل سفلی بود / نیم دیگر مایل علوی شود

آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب / وین بشر با دو مخالف در عذاب

وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند / آدمی شکلند و سه امت شدند

یک گره مستغرق مطلق شده / همچو عیسی با ملک ملحق شده

قسم دیگر با خران ملحق شدند / خشم محض و شهوت مطلق شدند

وصف جبریلی در ایشان بود رفت / تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت

محرم گردد شخص چون پاینده شود | خر شود چون پایه آن بالا شود
از چه بیدانی فسردن زجان که | در جهان بازیگر کار بها کنند
هر دو تیشه پراو تا پاز تنشسته | آن ز حیوان دگر پا بی پی
جامهای زرکشی را یافتند | در همه از قصرها آیینه
قرد کارهای علم نهم که | یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین دنیستی | ره بهفتم آسمان بر نیستش
این همه علم بنای آخور است | که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز | نام آن کردند این گیجها رموز
علم راه حق و علم منزلش | صاحب دل داند آن را با دلش

بهر یک از کلمات حقیقی روح و نفس ناطقه را اقامت بخشند و پس از فراگرفتن
خانه را فانی همی دانند و لابد معتقدات در رواج باقیه نظر نه از مرد عیسی
مسیح را با آنکه تا سه ماه اهدر است و تجهیز و فرقان بر زنده که او کمال میدهد
مرده همی به الله و از این قسمت آیات مبارکه در قرآن مجید را از رفع مرکلام
در مرحله ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون

حیاتم

و با خبر از اسرار الهی و عظمت پادشاهی او شد و چنان که زمان گفتم در این هم اکنون که
و حیوان و زمین و آنچه در آن است با صانع علیم و حکیم بوجود آمده و لکن هم
آفریدگار را بالله آفرینش آنها طبیعتاً هیچ نشده از این همه حیوان ناطق و تعیش
تمام سال مسلم در این عالم است چه در خانه و عمارت و قطعات تجارت کننده
و که اله و تعالی در خانه هم میخزد و از خوف اشباح اطلاق شیء کیر
و از این خلقت این هیچ مقصود نیست همان که پنهان حکیم از روی گفته
و گفتار او بار است و درست همی دانیم که آنان انسان و لعب زیبا بکار نظم
عالم وجود و معاش این نشئت حیات عاریتی می شناسند و آنچه در مهبد
و بعد دیگر از فنا تا ابد در هر کجا گذشته عالمی ورای این عالم محسوسات
و در رفع دانستن این نکته حکیم است که گفت

آسمانهاست در ولایت جان | کارفرمای آسمان جهان

و نه چنین جهان سرای اقامت فانی در بیابان توشه راه سرای باقی را از این
را گرفت با خود مزرع آخرت است باید تخم در دل کاشت بر آن در عقبی
فایده بخشد یا منزل از منازل آن جهان است که هر چه این سرای
منزل و مزرع آبادتر و آخر بهتر است اما مقصود از آن نه این است

در این با خبران دانسته‌اند که ساختمان این عالم محسوس که از آن است و چون این
روح از عوالم چند که یکی عالم جماد دیگر عالم نبات دیگر عالم حیوانی
صرف [illegible] نهاده‌اند [illegible] عالم کوچک است [illegible] صورت انسانی گرفت
و لباس بشری پوشیده [illegible] جایگاه [illegible] و سعادت [illegible] هدایت آمده و چون
این آنکه در این عوالم [illegible] و در این [illegible] گمراه [illegible] کنند
و نفوس آن جهانی [illegible] عالم جاوید [illegible] در این
مسعود و رستگار [illegible] حسرت زده [illegible] گرفتار [illegible] موازین عدل [illegible]
و اعمال هر کس را [illegible] بسنجند [illegible] پاداش و کیفر در خور کردار [illegible] و چون آنچه
بزبان [illegible] باندازه فهم مردم این عالم [illegible] و در [illegible] عبارت [illegible]
در [illegible] مردم این دنیا [illegible] دسته [illegible] و خبر از [illegible]
و [illegible] نعمت [illegible] جهان باقی [illegible] آنکس [illegible]
انسانی [illegible] نیست [illegible] نیست [illegible] نیکوکاران [illegible]
نعیم [illegible] و [illegible] در عذاب جحیم [illegible] و این جهان [illegible]
آفرینش [illegible] و گفتار آن [illegible] و [illegible]
[illegible] تا [illegible] حکیم [illegible] آری ملک

[illegible] مردم [illegible] خلق [illegible] آن ملک [illegible]
آن مردم [illegible] تجارت [illegible] کنند [illegible] گذشته
[illegible] جهانی [illegible] دنیا [illegible] عقبی [illegible] عمر [illegible]
[illegible] و [illegible] ثمرات [illegible]
جاوید [illegible] باقی [illegible] نبات [illegible]
و جستجوی [illegible] و [illegible] دنیا [illegible] آنانکه
[illegible] فانی [illegible] و [illegible] باقی را
برگزیده [illegible] اختیار [illegible] و [illegible] بزرگان [illegible] جهان [illegible]
[illegible] آنان [illegible] جمع

سیاحی جهان [illegible] خضر بود گفت

[illegible] جمشید [illegible] ستاره
[illegible] آثار [illegible] عصر بود
[illegible] و علم و [illegible] مردم آن عهد
[illegible] شهر [illegible] مصر و [illegible]
[illegible] خبر [illegible]

در این عصر در کتابها مسطور است که آن علوم که امروز مختصر و فقیر ... است بسیار
بوده و به آن درجه رسیده که آنها برابری می‌جستند با آن همه حجم که در زمان ظلم
ایشان بوده و از تنزل ادبا به نحو میری که ... در صحیفه منزله ... مردم نخست
از تکالیف حق و تفاوت دنیا و تقوا را آنوقت و تحریص مردم با ترک کتاب اخلاق را
در قرب و مشرق نهاد علما را ناصر گرداند و بیش از ترک یکبار آید دفع دولت
بصیرت توان گفت که هنوز مردم فرنگ در علم و هنر مردم آسیا را تربیت
نرسیده‌اند و آنچه اکنون دارند از ایشان ... شایع می‌شود نمونه آموخته است
که از ممالک مشرق برده و از کتب علمای عرب و ایران و ترک و عرب فهم
کرده که آنچه آن جمله را به واسطه آنچه ممالک مغرب که ایشان در تربیت
ایشان و اتفاق این دانا حکما و معارف ملک به نشر و بسط صنایع و علوم
کوشیدند گفته‌اند اما از علم الهی آنچه یکبار آید تا آنوقت از ایشان بی‌خبر است
و هنوز لذت بیش از ایشان منقطع گشته و دیگر پیدا نشده است
و آن مردم را خوف از دین آموزد و ترک کلام انبیا را خاطرنشان کنند
و اگر هم هستند حکمای در آن ملک در زمینی ملتی آگاه و خبیر به جول
در ممالک آسیا هر چه از اروپا یاد بگیرند مردمانی متعصب

دیانتی

در باب نبی و پیغمبران خدا شریعت و ما فوق آن از عالم حقیقت به هیچ تردید را
مردم آسیا گمان ببرند که در میان آن طوایف خدا پرست و حکیم
و دانشمند بسیار که تا آن وقت ایمان ... و کلام انبیا را صادق نپندارد
پیدا نشود و حال آنکه من برانم و گواهی ... از دانشمندان اهل مشرق زمین
نیز منقضی که آیا از فلسفه و فرات مردم فرنگ را است
نمی‌توان بود که اکنون بیشتر عوالم بزرگ یافته و از حقیقت و عالم
معنی نوعی تمام ایشان رسیده تا به ... آشته و از کلام عقلا و فلاسفه
که ملاحظه از عوام ... گشته و به اقوال آنها ... مردمی ...
ممالک آسیا نه و دعوی دانائی نمایند ... از کجا آمده و به کجا خواهد رفت

و دیگر از آنست که مولوی فرمود

پیش تو یک دانه صد عالم نهان است — کو بهار از علو در گوش دریا

هیچ اعتماد نیست و حقیقت توان گفت که ثمره آن همه عقل و شعور و دانا
این همه صور ... از نقص رسته و بر فرض هرگاه حکما ... اگر
نعمت رجعت ... آیند ... کتاب نبوت نیستند ... دید ملک
ملکوت آفتاب نظر رحمت اولیاء ... کرد

خلق را گذاشته نیابند و با آن همه حکمتها به عالم فرستاد خدای تعالی آن را
در خصلت گذارده نه در زر و مال و نفس اعلا حقیقت ایمان در ارزاق تمام از
نهایت انبیا همه به یک زبان خاص در میان امم عالم بعید است
درستی آن را ده و در میان آن [illegible] و گرنه [illegible] طلب
حصول سعادت [illegible] و صحبت [illegible] نقص هوای نفس [illegible] آفت [illegible]
خون دنیا مسعود دار [illegible] والله [illegible] بر همه [illegible] فضل
خواهند [illegible] جمع کرده [illegible] کند که
آنها به نیاز خود [illegible] کنند [illegible] خود به آنها
مباحات [illegible]
به از دنیاست

گفتهٔ بزرگان حکمت

دست کرده‌اند در نفس گوهر جوهری است تا هم [illegible] و زر و دل بر او دریافت
[illegible] نفس [illegible] و [illegible] آید [illegible] است مرا و راه [illegible]
کسب [illegible] سعادت نماید

[illegible] نفس [illegible] آمدست [illegible] و [illegible]
[illegible] و کارهای [illegible] سعادت افزون از آنها [illegible]
کار نماید و هیچ گناه بت آویز [illegible] دست افزاید [illegible] خسران دنیا و [illegible]
بت نیارد و [illegible] آنکه فضل آید [illegible] لطف حضرت حق
[illegible] و از خودی و طفل [illegible] دل [illegible]
و از هر [illegible] اجتناب [illegible] و هر که از کتاب [illegible]
ثواب [illegible] و هر [illegible] آفت [illegible]
و [illegible] جهان باشد [illegible] ذکر خیر باشد و عز و شرف در جهان
در آن [illegible] جهان [illegible] و در آن جهان از عذاب [illegible]
[illegible] کسب [illegible] و هیچ گناه [illegible] نیاز [illegible]
[illegible] و [illegible] خود محتاج [illegible] حکیمان [illegible]

خنده نکند و مزاح لغو نگوید که از نادانیست و با هیبت او نگاه دارد و خوی او خوشتر

و اخلاق او نیکوتر شود و نفس او مستور بر کسی نماند و با همه ریاضات و اوراد دایم

ورد او که هر چه از عبادات او را از دست گذرد آهنگ توانستن تمام و همیشه از بدعات اقتصاد

ورزد تا به تمامی منهیات نشود

و مرد موفق سعادتمند آنست که در کار دنیا در خدمت پادشاه ترقی یافت و رتبت

عظمی یافت آمد در خصوص در حضرت ملوک به مقام وزارت و صدارت ارتقا جست

در مسند عزت و جلالت نشست وزیر کامل و کارگذار جهان طاعت و فرمان

او را گردن نهادند و خدمت او میان بستند و نشستن در مجلس و ستادن در خدمت او را

مباهات شمردند همه جمله غره گشته و در مباشرت کار مقربان شود و با حاجب

دعا و بزرگ و کوچک از در حفظ مراتب با هر یک بندگان تمام و شفقت و مهربانی

کند و هر چه او را اکرام و تعظیم افزون کنند به لطف و قبول و حسن تودد و صبح

در افزاید و بزرگ حوصله و فراخ دل باشد و از گفتار سخن

نظر او خسته نگردد و در مطالعه رقاع و ملطفه‌ها که به وی نویسند و بر آن اورد

اظهار کراهت نکند و هر یک را جوابی نرم دهد و با سخن ملایم تعلیم

زبانی و لطیف قلم و ملایمت در بار بر خود گیرد و این صفت و خصلت را به لطف

بیاد کرد

بیاد کرد مراتب و نعم آلهی که او را از میان چندین هزار مردم برگزید و بر همه

بهتری و برتری داد و شکر آن از همت او واجب است شکر گوید و بنای آن را

بقصر و تحکم بر ولایت و شفقت و شکر و دلهای مردم از کار خود گنشته حکم

تمام و خود را نظر و خوردن خشم عادت دهد و کظم غیظ را بهترین صفات و خصال

داند و هر که به درگاه حاجت آرد خواه از فقرا و ضعفا و خواه از ولات و سلاطین یا علما

و بزرگان مملکت در بر آوردن آن سعی و جهد کند و خاصه قصد تمام در باب مستمند

مراد برنشسته و به تربیت او سعی کرده به درگاه حاجت آورده و خاصه

که خصلت و قبول دولت همه اثر از رفع حاجت او برآورده شد و آن را مستلزم بگوید

ذلک تدبیر امکان آن حاجت روا کند و هیچ حاجتمندی را از خود محروم و ناامید

نگرداند و اگر هم حاجت در انجاح آن ممکن نیست به نرمی و خوش زبانی از وی

خواهد و اگر تواند در عوض از راهی دیگر او را خشنود سازد و خاطر او از آن شکستگی

نگاه دارد و هیچ حال حاجتمندی را از در خود بر آشفته نراند و مراد هر که در حضرت

ملوک مقام و منزلت یافت هر چند به جهت ترقی مردم و به ذات خود از خدمات

و تمشیت امور ناز و برتر از دیگران باشد و در باب خواطر اهل طمع و ملازمات

و علما و درویشان و اهل فرقت و در باب صنایع و تربیت پیاده و اعداد

همه رهبر و آگاه‌اند و او مانند چراغ نیم شب افروخته حضرات [illegible]
و هر جا در قصه درگنجند و فراگرد او در گردش آینه تا جهان زمین کس فروغ جاه او
به جا مانده و مردم رهبر و همه [illegible] که سخن زبان او تلخ کنند و بر رد [illegible] او ولادت
دیرینی و مردم را گوش فرا سخن او دهند و از در آز نفس او میل نکنند تو آن حکمت و صبر [illegible]
حالت و حلم و بردباری در این جهان رضای خداوند تعالی جوید و مضمون این

اشعار مولوی را در خاطر آرید

ای سلیمان در میان زاغ و باز / حلم حق شو با همه مرغان بساز
[illegible] بسیار [illegible] مکن / باز را [illegible]
ای دو صد بلقیس حلمت را زبون / که اهد قومی انهم لا یعلمون
مرغ جبری را زبان جبر گو / مرغ پر اشکسته را از صبر گو
مرغ صابر را تو خوش دار و معاف / مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف

شرط بردباری و جلالت را درین دانند و صدق و ثمره این صبر و بردباری و شکیبائی و خوشخوئی را
تمام نیک و حفظ مقامات دنیوی و ثبات اخروی شناسند و سرآمد و بزرگ شمارند او را
در نظر آورد و بر اثر بزرگان عالم حالات ایشان را نمایان و [illegible] بیان نماید و بطلب
ذکر مشهور عالم شده و مردم بسیار از سالهای دراز بر ایشان رحمت می فرستند

سالهای

این خوی و خصال بعضی [illegible] بزرگ کشیده و گنج زر و زر نام نیک را جمع و ذخیره نهاده
و هر که بمقام اعلا رسیده و در جمیع بلندی یافت و محمود عاقبت خود تواند شد [illegible]
خواسته [illegible] و اعمال و اخلاق و [illegible] جهانی [illegible] همچو [illegible] سیرت و فطرت او را پاک
و عادت و قیمت سخن [illegible] متعین [illegible] کنند و هم او را [illegible] و خلعت خیر [illegible]
کرامت [illegible] تا [illegible] قیمت سخن [illegible] با آنکه او را بهمه صفات نیک و اخلاق
حمیده آراسته دانند [illegible] و همه او را [illegible] مکارم آداب [illegible]
بر مراتب خوشخوی و صفات و خلق نیکو [illegible] خوش همه الله و خالق آسمان [illegible]
انکه بر [illegible] صفت [illegible] و ترغیب نماید و [illegible]

گویند [illegible]

و از خسرو [illegible] حکایت کنند [illegible]
او در کار [illegible] اولیای دولت [illegible] پادشاهی [illegible] و در
[illegible] سلطنت [illegible] بهمه صفات نیک و خصال ستوده و آداب
حمیده [illegible] آراسته گشت [illegible] غرور جوانی و [illegible]
و بطالت [illegible] اطراف ملک و آسایش خاطر [illegible] وقت و [illegible]
او را بر آن [illegible] عظیم [illegible] و [illegible] الغضب [illegible] و در [illegible]

وامرای درگاه و مردم مملکت از بسیاری رحمت و محبت به آل سامان که در این
خصلت رنجش نگه بهره همی داشتند و خطرات آن را بشمار نمی‌آوردند از آن پس شاه
جوان تحمل نمی‌کرد و تغییر آن حالت را از حضرت عزت مسئلت می‌نمود تا نصر
از کودکی بالید و بزرگ شد و از این عیب خود بصیرت یافت روزی امرا و وزرا
خود را بخواند و فرمود که من از کودکی بصیرت در این عیب جستم و سیئات نحوست آن را
دیدم که حاصل شما و من هیچ نبود تا کار از دست رفت و خشم و نهب و غارت [illegible]
در شما است چاره این کار چیست و دوای این مرض که را است بزرگان او را
خدمت و دعا کردند و گفتند در این باب راه نیکان راست [illegible] از حضرت الله
تمنا رفع این حالت سلطان را همی کردیم و دریغ همی خوردیم [illegible] شاه همه جا
و لکواکب جهانداری آراسته به و جلال و جمال تخت و تاج جمشید بهم [illegible]
و مردم بالطبع دوست [illegible] برآید چه عجب که این عیب [illegible] اکنون که خود
زبان آمد و بیان فرمود [illegible] کرد نصر گفت شما وزرا و بزرگان
گواه منید که از صبح امروز [illegible] نیز [illegible] گفتند چه عجب
و شما دست جمعی از [illegible] روح [illegible] کنند کنان [illegible]
از خلق [illegible] فرمود [illegible] طایفه مردم [illegible] گردید

و مهار اسلوب و جهان [illegible] حضرت آدمیت درست و صحیح [illegible] بشد
خلق [illegible] راحت [illegible] و وزرا از اطراف [illegible]
و خوارزم و ما وراء النهر [illegible] به حضرت خواندند [illegible]
ایشان [illegible] و از پی عقب [illegible] تا افتاد [illegible]
[illegible] اخبار و تواریخ آگاه و [illegible] قادر [illegible]
نصر ایشان را [illegible] خواند و از خود با ایشان [illegible] نهاد [illegible]
عظیم داد [illegible] حاضر آمده [illegible] نصایح سودمند [illegible]
خشم [illegible] ایشان از حد [illegible] او را منع کنند و خطرات
آن را [illegible] و خود نیز [illegible] خود
[illegible] در هر وقت [illegible] اوامر [illegible] حلم
در توقف [illegible] ایراد [illegible] مسرور
کند [illegible]
و لطف [illegible] شد و جهان [illegible]
[illegible] عالم گشت [illegible] مردم [illegible]
و در رحمت فرشته

غرض آنکه چه پادشاهان در نظر یزدان اند و چه وزیران در نظر پادشاهان
پس شاهان و چه بایست که در اخلاق و افعال خود همه ساعت دقت نمایند و به آن
وثیقه انگیزند که فضل خادم و به آن خدمتگار بر پادشاه پیدا کند تا به بدل لذت زیستن را
در که شرح و تبعه از فرمان روائی آگاه بر حکمت و عدل برخیزد و به رضای سرآمد دوران
وزیر را گویند تو در کفایت از صاحب کافی و بساحت لذت عیبه و برابر
از بزرجمهر کامل تری خادم ای و خدمتگزاران پادشاه و همه وزرا و خلق را بسیار گویند
ولکن پادشاهان و وزیران باید خود از رعیت و خلق و خوی و صفات و خصال خود
تفحص نمایند و از اخلاق و اعمال خود به گمان ننشینند و محاسن و معایب خود را
از چشم ملک و از زبان مردم ملک استماع کنند و راست و دروغ را درباره
ایشان گویند بشنوند به صفات نیک خود آراسته باشند در تکمیل و صفات
آن کوشند و از هر کار زشت که مردمان چه فرومندان آن را عیب
همی گیرند کنار گیرند و گاه غلط از آن صفت که وزیر با تبهای [illegible]
در میز هم به آن صفت متصف نشده سعی نمایند تا آن شبهت از مردم برخیزد و بنوعی
سلطنت یا که وزارت با خود نگویند مار اصحابت فرومندان چه حاجت
در خود فرومندیم و مردم گفتند درباره عیب گیرند با آنکه با منتسع حاجت

پادشاهی

و چه دانش و از چه عیبی مبری و از چه نقصی بری هستیم چنین است پادشاهان
با همه مردم سلطنت گرفته و وزیران با همه خلق حشمت و بزرگی می‌زنند باید کار و عیب
و خلق و خوی و خصال ایشان مطبوع طبع و مقبول خاطر همه مخلوق باشد و بر فرض
که پادشاهی عادل و وزیری کافی است و مردم مملکت سخط آن را ظالم و ناقص را باکفایت
همی دانند ظلم است که پادشاه عدل خود را ظاهر نسازد و وزیر کفایت خود را آشکارا
نکند و حالت با حکما و علما نمایند که رای مردم مشتبه نمانند و همه کس پی مردم
ناخردمند نه هم در میان ایشان زیرکان و هوشیاران و دانایان فراوانند لطف
پادشاه و وزیر باید هم به نادانی عوام و هم به دانایی خواص باشد و حالت هر دو گروه را
ملاحظه فرمایند و در همه کارها بسیار اولوالعزم بکار بندند که با مردم چگونه رفتار می‌کنند
و با مراقب بیشتر بجای طریق رسم ز تعقید نعمت و جلال خود را از هیچ طایفه
باز نگیرند و در معایب ایشان پرده پوشی همی کنند خداوند تبارک و تعالی را کمال
نیست بعد در [illegible] ایشان بی‌خبر نیست و در میان تبرت
مخالفت با خلق به جای حسن خلق و لطف حلم بکار ببرند و در روزن توده مرد خوی
و گاه ملازمت و اقبال از دست برآید با صبر همی معتقد و زبان مردم را دریده گوی
بر خود چیان و که بریده همی نشسته و هیچ کس را از حد ناامید نمی‌گذاشته

و عادت وزرا که فی زمنه در آن است

هر که خواهد از جهان را بجای خود از جهان گیرد و خود را بنیکنامی بر او در شمار آرد
و چنانکه پیغمبران با خلق بحکم ورود نصیحت دهند و علامت قهار بر کردند
و آنچه در کار مردم می‌شوند و ایشان را با رحمت و لطف آگاهی می‌داد و در غضب و خشم
او ترسان همی داشتند وزیر نیز همچنان کند و چنانکه پیغمبران بیش خوب صفات
نیک بر همه خلایق برتر باشد تا مزیت و فضیلت او بر دیگران در آن بیش ... بر هر
بر همه کس معلوم گردد وزیر با همه صفات و خصال مستقیم نظیر در احوال او در میان
رعایای سلطان پیدا شود تا در برگزیدن سلطان او را بر دیگران ... طعن سلطان ...
به آن طریق که پیغمبران با قرب حق و اختصاص بیزدان و راضی بودن ایشان
از عذاب و عقاب بار ... و در طاعت ... که ساعی ... و در ...
بودند وزیر نیز با جاه منزلت و قرب و اطمینان بنقص و عنایت سلطان
باید دقیقه از خدمت و طاعت غفلت ننماید و هر قدر ... حال او
بعد وزیر صفات ... که ضمیر ... هر قدر کلمات بکمال آداب
وزیران را در کار است ... ختم الوزرای ...

دیگر از وزرای آل سامان گفته اند

راد در ...

تا در خدمت ملوک این خاندان این قدر و منزلت از کدام خوی و خصلت یافت که
گفت نخست خدای را در همه کارها پیش چشم داشتم پس خدمت پادشاه را بصدق
ارادت و خلوص نیت کردم و صلاح خیر او را بر خیر و صلاح خود مقدم گرفتم و چشم
طمع بخزاین و گنج او نه دوختم و شکر نعمت او گفتم و غفلت از کار او نکردم و با هر که
بدرگاه رفتم و تا آنکه در پادشاه میسر بود و نفس از نفس ...
مشغول در طلب انجام خدمت او بودم و طاعت او را چون طاعت خدای
بر خود فریضه شمردم و با سپاهی و رعیت و بزرگان و علما برفق و مدارا و حسن ادب
زندگانی کردم و از مردم دریغ نداشتم و دربان و حاجب بر در ننشاندم و همگان
از زشت صفات راضی بودند زبان بملامت بر من نگشودند و این جمله که پیش پادشاه
میسر بود با آنچه برای الیق از کفایت و خدمت ... می‌کرد مرا فزود
و حسن اصطناع و لطف شاه بدین جمیع مرتبه و ... مرا بر همگنان تا بدین درجه

رسیده ام که می‌بینید

وزارت شغل خطیر و خطرناک است زحمت آن بسیار و راحت در آن اندک
بلکه نایاب و وزرا محسود و دشمنان بیشتر از امرا خیزد و هر چه قدر ... وزیر
در قرب و منزلت او در حضرت ملوک بیشتر و از همگنان پیشتر و شاد و آباد مقصد

و کارهای او بصواب نزدیک و فرد و رای او کامل تر ساعی و مضطرب به کوری

و عیب جویی او افزون است

و از این روی حکمای پادشاهان را در نصیحت وزیران از شر حاسدان و فتنه انگیزان

ترسانیده اند و تخفیف ایشان در حق ایشان نصایح اندر مطالعه کرده اند و حفظ وزرا

و رعایت جانب و احترام و اکرام ایشان را از فرایض شرایط جهانداری شمرده اند

آورده اند ملک دارا فرستاد و تهاون و غفلت [illegible] را به ملوک عجم [illegible] شمرده [illegible]

در صحابه خویش و فرزندان خود [illegible] از قصد وزارت [illegible] و معایب و خطرات

آن را شرح و بسط باز گفته و گفت پادشاهی [illegible] بود و ناچار [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] از قصد او [illegible] طاعت نماید و پادشاه

او را [illegible] در حفظ و حراست او از شر حاسدان [illegible]

[illegible] او [illegible] و [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] وزارت و خدمت [illegible] دولت تقصیر کرده است

اما هر که قصد وزارت نماید

هر چند پادشاه او را اطمینان دهد و جانب او را در رتبه و رعایت [illegible]

نیاید [illegible] و منقطع [illegible] بر او [illegible] انتقال او [illegible] در خدمت

تیوان شهر

وزرا را باشند نه بجهة رغبت سلطان و رعیت و حمایت پادشاه را هم از مراحم

و مواهب حضرت آنکه دارد و حقیقت منفعت خود را در خدمات پادشاه و [illegible] او

یکی کرده اند و بیا طرح آنگونه مطیع امراء [illegible] گذشته از آن [illegible]

که [illegible] و کار و تعهدات و [illegible] وزارت و [illegible] و [illegible]

امانت سلطان نیست و خیر از [illegible] و [illegible] البته با طرح او در [illegible]

که و پادشاه نبود [illegible] از [illegible] احوال [illegible] او را [illegible]

و چون [illegible] او را [illegible] با او [illegible] از [illegible] کرده [illegible]

بر آنکه ضمیر پادشاه [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] اسرار [illegible]

ان [illegible] و حال [illegible] و [illegible] او را [illegible]

کردند [illegible] آن در جهان [illegible] پادشاه [illegible]

دیگر آنکه چون باطن [illegible] خود را

بجز [illegible] آرایست و [illegible] نفاق [illegible] خود را

و [illegible] را طاعت سلطان و نظم ملک و [illegible] او [illegible] هر روز [illegible]

[illegible] توفیق و نفاق [illegible] صحبت [illegible] در خدمت

ولی نعمت خود [illegible] آنکه [illegible] مستحق را [illegible] که و [illegible]

چاره را روا گردانند و چون چنین کنند ما بین ایشان و مظلومان
بجز توجه اولیا و راحت رسیده و دعای سعید و شفقت ایشان بانوا و بیم دیده لازم
بر آسوده دانم نهی عهد و انصاف نهند و در میان ایشان از او رعیت و آسایش باقی
البته بسیار خلق بود و چون ملاحظه کنند وزیران وزارت چه قدر راحت به اهل
رسانند و چه ثواب جمیل اندوخته و چه نام نیک از دنیا برده
وجه دیگر آنکه همچنین در مسند صدارت نشسته کسی باشد و انتظار در حاجت مسلمانان که
در خواهد و آن نشسته هست از وجه نیک و کار خیر سازند و نکویی امروز که
عمل نیک تمام فردا نیفتد و کار خیر را لازم پیش آید فردا دیگری نیز در مسند نشسته
فرصت از دست برود و نفس سعادت از دو فوت شود و اگر هم خلق بر تو
چه نیکوتر از آن و هر روز کار نیک کنند و هرگز با وجود اندیشه نکنند و چون
نوع زر به مال و دعای مردم روان است چه باک از زبان و خاطر از نیک آزرده
شود و هیچ اندیشه فرصت گنجها از رسم وزر نهند و نیز اندیشه خطات و دانه
نوعی رد از دست نقد حکم و تقویت گنج نهادن لذا نام نیک و درجه رسانید

بیان وجه چهارم است

وجه چهارم آنکه گفته و شنیده‌اند که گفته‌اند که رنج زحمت وزارت بسیار و نعمت آن فراوان

و آسایش و فراغت اندکی و خطر آن بی شمار است اما مرد بزرگ همت خطیر بزرگ
شده و نام آن از منصب عظیم عظمت و جلالت در جهان مانده و پس از او شاهی
بزرگتر از وزارت منصب نیست و در منصب عز دنیا و سعادت آخرت هر دو
بدست آید زیرا هر وزیری که شرایط این شغل بجا آورد که در خدمت سلطان عزیز
شود و هم در حضرت یزدان گرامی گردد و در این مسند وزرای بزرگ بسیار نشسته
هر کدام نفسی آمده همه مراد کرده و سعادت دنیا و عقبی شده و هر دو جهان در رفتار
شده خسر الدنیا والآخرة [illegible] نه در هیچ کاری همت سلطنت از ایشان
مسند صدارت از وزیران خالی نمانده الا آنکه همت از بسیار [illegible] دل
مسند از وزرای خودشان مرتب نه و دیگر ایشان را ظالم [illegible] بر آمده تا قیامت
همت بر او نفرین کنند و دیگر وزیری از آن بر مسند نشست تا رستخیز مسند را بد
لعنت فرستند و چون [illegible] سعادتمند [illegible] در همه آنکه هر دولتی وزیر کرده
و این وزیر [illegible] الکرم برادر نشسته می کند
زندگانی به ملک [illegible] درگاه در خدمت پادشاهان سلامت وزیران
سعادتمند گفته و [illegible] پادشاهی خاندان دولت و [illegible]
سلطنت و [illegible] بهتر [illegible] آهسته آهسته پنج و پنهان

بینی دولت را بهم کشند و آنرا نعمت و صحت تن می‌پندارند و حکما در این باب
از آغاز کتاب کلیله را درج سخن نهاده‌اند و به هر جا اشارتی کرده‌اند است
در آن کلمات را بخوانند از آن زمان بهار آشنا شده و دانشمندان هم خود را در نهر
مثلی در کار پادشاه با فرزند
گنجینه‌ای است پر از جواهر الوان که اینها هر جواهری را قدر و قیمتی است و پادشاه
جواهرشناس و هر یک را در جای کار برگیرد یکی را بر قبضهٔ شمشیر نشاند و یکی را
بر نگین انگشتر کند و یکی را زینت کمربند قرار دهد و آنکه در همه نیکوتر است
را بر تاج خود بنشاند و خود از نظر افتاده و بی‌خبران و نافرمانان را
در درج جنس انگشتری نکوهیده که گرانی کرده باشد و گوهری را در مقام
عالی جای دهد خلاف جواهرشناسی و عدل است و پادشاه خردمند
عادل حکیم آنست که هر گوهری را در مقام خود نشاند
باب هفتم در باغبانی
و درختان فراوان در روی زمین کارند و چون بالیده و سر بر کشیدند
دیگر سایه دادن و ثمر آوردن یکسان نیست و بعضی را ثمر و برخی را
میوه پاره‌ای را سایه و مایه دهد لذا آنچه لطافت باید برگزید و جای آنها
درختان

درختان با ما میوه‌ها نشانند خوش ثمر دهند و درختی هم که نه سایه دارد و ثمر آورد
خوش بوی و با طراوت است و پادشاه از باغبان کمتر نخواهد بود که جمیع
درختان هر یک از بندگان خود در بستان باغ دولت او همیشه
زنده و تر به آب عنایت و باران پرورش دهد و چون هر یک
حاصل دهد او خاطر بهتر از دیگران نیست و از ثمر و سایه آن فایده برد
و درخت کوچک که از درخت بزرگ بهتر است زنهار آلوده از زنهار باغ
برکند و میوه آنها بی رونق و ناگوار از آنها که از سر بنهد و اگر چنین است باید
از شاخ و برگ سبز نگه دارد و از قامت او در سر تیز برای عقل مردان
بریده اما چون خردمندی باید که یک بوته و گلابی جوید و هیچ از درازی باید
را آلت باید سخن گوید
گیاهی است بزرگ برگ و از بس بزرگی برگ او لگدمال گردد و آتش می‌شود آن را آتش بگیرد
گویند در بر او از آن کلفت برگ رقیه‌ای آن غرور چون است ترا نیز خوار
دارم می‌ترسم و به سر می‌نهند و از زمانی که سر بر زمین می‌نهند سرکش گفت
تو به پنهان راه گرد منزوی و بی غرور از دیار سعادت دور افتاده‌ای
دل ما به زبان آوا همه تو بر خویش و اندام لطیف دلت از افتاده‌ای دو قدر بر دم بنشستی

بعضی خردمندان تمثیل کرده‌اند و در باره شتر گفته‌اند

وقتی درازگوشی در میان جمعی به تفریح مشغول بود و در گفتگو [illegible] درازگوش گفت
که تو از چه جهت گفتی از آنکه مرا این تن و دوش سالم فراهم کرده و به ناز [illegible]
بیان را برگزیده [illegible] مشغول شد خر گفت مرا این دغدغه نیز در دل است که چرا این
گوش دراز باز گذارد و هر بار گوش را هم از خود سازد زیرا که این سخن را شنود گفت
اگر کار گوش بودی خر گوش را گوش از شیر بزرگتر نبودی چرا که ملک سباع است و کلاه تن
و دوش مرغ تر شتر و هدهد را چرا با لیتی در بساط عشرت مردم ضعیف بود و بار آنان
کشیده مردم را به تن خواهان شان به بند و در آن حال گشته شد و از شاخ و سر و سر
برگرد و گفت ما قدر از گوش و دوش سخن نگفته و خردمند از درازی پا به دهان

ریش نگیرد

گر ریش و قبا مردمی کرد ۳ هر بز را ریش و موی به نمد
روز و شب بخور و رک ریش کن تک آدمی باشد و تو ریش کن

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
کاین سخن را در نیابد گوش خر

از درون کار کرده و باز تا کی آن شخص به مرتبه کمتری از زمان صحت و تندرستی از آن
بیمار است و علما در مزاج او بسیار و دولت به همه در قرینه عدل و سیاست سلطان
آنها به اطبای مسیحا دم آن داروها را برگزیده و ترکیب کنند و به هر روزی نیاز از آن
آنکه مایه بهبودی او است صرف نماید و اینکه گویا وزیر نام نهاده‌اند و در نگاه دارم
پادشاهی در جهان آمده است این تحفه معنی مبهم و اینکه وزیر نام گذاشت کار
و صنعت ضمیر و آداب طبابت وزرا معلم و مقرر که لیاقت ادراک ستانی دارد و پادشاه
هر از ماهی و غضب را ادراک جمیع امراض مملکت کلیه قرار داده و داروها را به دست
کفایت او دهد و دیگران را به نفس او و کند و اینکه مرض‌ها با اختلاف وقت
و گردش روزگار و هوای ممالک و طبایع مردم متفاوت است و کم فزون می‌شود
هرگاه طبیعت شخص علت حوادث و قوای او تحلیل رفته و مرض او شخص باهم شود
باید که توجه وزیر عمل او در رفع مرض کند و لکن دیر در کار تشخیص و نا خوشی‌ها
مختلف و قوای ضعیف و هر روز مرض علاج مرض هم کرده که از تحت
و معالجت دشوار است خاصه او را به علت بیمار دلدار و دیگری را
این نرسیده مرض باهم به علاج و تعاقب گشته و دارو‌ها را هم وزیر ترتیب داده
نهاده از دو نیز هر آن الحق به [illegible] از مرض‌ها دوا خورده و اگر خورد

بر خود ها خیلی مختصر و خیلی مرتب بنویسند یا خود را در خدمت پادشاه حاذق و کافی
تر از وزیر طبیب کامل است قلمداد نمایند و به دروغ و تملق و دیگر تعریف پادشاه را از فرط فهم
خوش کنند و هر یک علاج صحیح دیگر را برخلاف قانون طبی حقیقی بدانند
و چون چنین کنند پادشاه هم ایشان را مقرب داند امید سلامت و بهبود از ایشان
باید برید و هر به هلاک او نهاد و هر چند طبیب صحیح کاملی و حاذق و کاردان
باشد با این اختلاف علاج دیگر ادوا و خواص داروها که ادویه را بداند و بر فرصت
مرض نمیرسد همه علمی زیاد مشهور است باشد

در بیان تشخیص علت خود

صحیح مزاج و صحت خواهد باید دقایق تشخیص مرض و فصل
هم طبیبان را از علم دقیقه و خواص اطباء ... مرضهای زیاد
مرض خود را هر تا باید که او آگاه شود طبیب کامل را در علاج ... دیگر
در مسائل ادویه اخلاق تأمل کند که ... طبیب کامل نیز باید ناطق
از مواد و اوضاع و تشخیص امراض و خواص را بکار برد و در مهمی ... شده باید
بیشتر در حالت اتفاق و در شیر تر نمانی و ادویه ... ببیند و در رفتار
که با این همه صحت مزاج مرض را بحث طبابت و خواص خود ...

واز نقص

واز نقص و حقایت رویان دلالت شناسد و آنکه ثمرات مرض شناسی و خواص و علامات
خود مطمئن باشد باز کتب مقالات پیشینیان اطباء یونانی را بخواند و هیچ مرض
نیست که نامه آن را با عارض شخص علت شده باشد و اطباء پیشین علاج آن را نکرده
باشند و وضع امراض را در کتابهای مختصر تاریخ آنچه ممکن است کمتر شود و بر ترتیب آن
ترتیب طبیعی پرداختند و با وجود این ... خواندن کتب لازم نیست و ...
علت مشروع ... مرض ... خود تمام از طبیب ...
مراقبت و لطف تصحیح همه امراض شخص علت را از هم تواند کرد و حکمت

کامل مزاج او باید کرد

باید مراجعه دیده امراض شخص علت از هر جهت که واقف ملتفت این کار
شود مرضهای دیگر است که از خارج بر جسم سرایت میکند و آن بسیار است
و هر وقت رنگ و وضع ... و معالجه اطباء حاذق علاج آنها ... زود
مرضهای مزمنه داخله است زیرا بیماری را ممکن است جلد کند و علت ...
از خارج بر جسم آید ... در ظاهر جلد علت ... مرض ... است
زود چاره توان کرد و بر فور این علت را ... لطف ... رفع توان
نمود و در این کار وزیر کامل را طبیب صحت ... حاذق ...

کار مستاد فراوانی به چنین خدمتی بسیار نیست که تنها آن امر خطیر را آسان [illegible]

نتایج [illegible] زیرا که امراض مزمنه دفعةً و به دفع عروق و نه صحت [illegible] که تبحر کرد

از آنکه معالجات مطمئن فراوان شده و امانت رای و سیاست به همراه [illegible]

بیشتر از آنکه امراض از [illegible] بسیار است [illegible] نمیشد [illegible] دفع امراض شود

شود نمیدانی از نتایج [illegible] انقلاب در عهد [illegible] و ظلم [illegible] و امثال آن

امراضی است که از استبداد [illegible] و امراض ملک سلطنت و [illegible]

مهلک است که تنها [illegible] و چاره آن نیز [illegible] ممکن نیست که [illegible]

سیاست [illegible] و دفع [illegible] سلطان و همراه [illegible]

مقاله [illegible]

کار وزیر تشخیص مرض و ترتیب و ترکیب دوا و دادن آن است اما [illegible]

به نفس [illegible] کار پادشاه است [illegible]

صورت [illegible] نمودن و ترتیب کارهای [illegible] دادن کار وزیر است اما [illegible]

[illegible] سیاست سلطان [illegible]

قاصر در مملکت [illegible] نظم [illegible] مسلط شده و مطلق [illegible]

در [illegible] [illegible] وزیر [illegible]

وزرا و عمال پادشاه بسیار مهم و خطیر و دلیر و مهم و مهیب سلطان از دلها بیرون

رفته و او را سهل الموافقه و لین العریکه به بار آورده و حرمت او را از غضب افزوده

دانسته و خود را قادر بر تخلیط و تغلیط در مزاج حضرت او یافته [illegible]

و دشمن و تدبیر خود را مرتب ساخته و با تقلب و خیانت ایشان [illegible] شده

و لنگر سیاست [illegible] و با اعمال [illegible] و کارهای زشت جسور و دلیر گشته [illegible]

مهمات و مهم ملک و مصالح گشته و کار به جایی [illegible] نفاق و فتنه [illegible]

[illegible] در کار [illegible] خود [illegible] نسبت [illegible]

پادشاه [illegible]

مملکت و دولت خود را بدست وزیری کافی امین سپارد هر قدر بر استقلال [illegible]

کار و جلال سلطنت او در [illegible]

و سلطان [illegible] را که کفایت و اعتماد [illegible]

[illegible] تقصیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

از معنی باشد و تن با جان و لفظ با معنی که بکار نیاید و باز هر معنی که از او جوهر خرد
و حکمت شباهتی نرسد در هر جای جمیع صفات آراسته باشد از آنها چه تمتع توان
توان برد تن را جان باید آنجا که تجرد آراسته و لفظ را معنی باید وانگهی مراتش
رنجها و دولت به کمال دانش و خردمندی برزبان چه و تمام است در [illegible]
ملوک و مراقبت خدمت ایشان با تعظیم و تکریم جانب و اطاعت امر ایشان
فریضه وزرا است وزارت نیز ابواب بهتر از دیگر خدمتگاران کشته
هم به قرب و جاه بیشتر است و در خدمت هر که در خدمت بیشتر باید کرد
بنده در رسم طاعت و فرمان برداری او بهتر از دیگران باشد و با ... اندازه عمل
درجت رتبت و ترتیب به مقام و منزلتی که دارد تواضع و فروتنی و اطاعت
در خدمت سلطان را رعایت کند و این معنی را انبیا و پیغمبران و فرشتگان که از طاعت
و بندگی یزدان آفریده اند در فرشتگان مقرب و پیغمبران برگزیده عبادت
و بندگی ایشان از دیگر آفریدگان افزونتر است در خاتم پیغمبران صلّی الله علیه و سلم
علیه تعظیم با آن همه قرب و مقام شب همه شب نماز و از [illegible] ایستاده بود و در عبادت
و طاعت رنج بر خود می آورد و او را زود نیز آنچه فراغت از این نوع و ترتیب مراد
است الله صرف نماز و بنده که نمی‌ شاید ... تواضع پیغمبر

هرا

خدا در دو آسمعه از عقبه الی لقی برنج عبادت هست در رخود ... و فرمود چون است
آنانرا از فرغ آن کسم در خدایم از همه کس کرامتر دارد و فضیلت پیغمبری و دولت عالم
جهانگیر انه لقی اکرام و نعمت خدمتی افزون کنم
و افزونی اطاعت و اصرار در خدمت و مراقبت درکار برهان افزونی حق است
بسیاری اشتیاق وزرا در بندگی سلطان است و از نیز صدق و ثبوت و رتبت درجه
اینکه اعتماد شهر در رکنهای دستی و صفای باطن ایشان باید برند و در اعتماد دولت اطمینانی
و هیبت ایشان در دلها بیفزاید تا ایشان بسعد و تدبیر خود اعتماد کنند و بطیش
بر صدق ارادت و حق را رکفایت افزوده باشد در تعلیق امور به رای
نشود تا وزیر مختار و مقتدر در ننگ و عهد الله حسن کفایت و لطف تدبیر خود را
در حالات ملک ... ظاهر گردانید و هر کس ... صاحب ملک آن حسنت
غایت سلطان تقدیر حسن کفایت وزیر است معلوم است که تا آن بالتیع وزیر
اقبال آن کم است و در تحریر و کمال منزلت تدبیر دانا آن که تجید بعد همین بود
و آن زنجیر آوازه ان از کنگره دیوان جهان ظاهر است تا آن کس منظور دولت
به حلقهای آن زنجیر مستور ... برآسود و حرص ... عدالت بدل ادبیات
گرد ... ... و دولت و روح الملک العادل ...

هر وزیر که بصفات و نعوت آراسته است هر جا که از دفتر امور خود منحرف شد و ملول گردد

خود خواهد هر کاری را بدست کاردانی سپارد و خود از زحمت و رنج کشف مشاغل متفرقه رسته هم فقط در

امور و مهمات عظیمه ملک نظر نماید و مردان شایسته را بکار نهاده و از دخالت در کارهای جزئی [illegible]

[illegible]

دیگر آنکه اگر بخواهد همه کارها را خود متکفل شود و بجز عهد خود نظر نماید در هر جای از دفتر باید

وزارت هر روز کارهای غامضه باز ماند و اگر نشد نتوانی و قصور به انجام کند هر روز غرضی

دشمنی گذشت قرار ده باشد که تعلیق در کار زدعه اور که ... وظیفه لطف [illegible]

از کجا به تقلب بانجام رسید و او از بسیار کارها که لازمه او باشد و احتمال آن فراوان است

[illegible]

مردی باید هشیار و مدبر و صاحب نظم آن کار را که خواهد و شان صدارت در وقت عزل

گذاشتن خود را حفظ نماید اما هر عامی هر علم که دارد باید چنان که صدارت وزیر از کار او

غافل نیست و البته تبعات و تبعه آن از کار و تسهیل آن کار شرایط عمل را نماید

دیگر آنکه هر چه لازمه عهد خطا کند او را عزل و از منصب نصیب کرد ... از کار بر کنار [illegible]

وزرای بزرگ فروتن [illegible]

بسیار دلها رسیده از غرور بی تواضع و عقل آنها را به انگیزه دو ملاطفت نرسیده را گذشته

بهانه

درنج عزل او بتهور حکم را با اظهار اندک مودت در دل گذشته سست نماید و بزرگتر هنر وزیران

کم کردن دشمنان و افزودن دوستان است و اسباب آن لطف گفتار و خوی کردار است

بر عموم وزرا خاصه وزیری که بر اخلاق آراسته است و جمیع محاسن خصال او دیگر باشد

و تمام بسیار علوم واجب و دیگر لازم است که با ده بود و در سرای او بر روی همه خلایق

واجب در بر گشایش چندین از جاه کرامت خویش زمین خوش خلق مردم شناس که اسباب دادن

بدرگاه او و حضور در بقیه هر که نیست او آید منع و منزوی ... خطا نکند دیگر وزیر [illegible]

علی التعیین است و در جرم سرای است که عذر آن کار او است که دیدار او میران وقت [illegible]

زادراه و آمیزگان را محبت و مهربانی بر ایشان تمام نماید و حد مقام فراخور شان آنان

بیند و بشیری تا با عذر وزیر فرا نماید هیچ نفس از حضرت او میدان دار از ده رقعه

کمتر دادن خوان و خورش بیان

نان عمر و مال از همه کس بیشتر دهند خاصه از وزیران و وزیران که از منصور دلها را جذب

و از گفت خالی نباشند که آنان را مردم زمین تن با لغت هر روز نشسته در خانه وزیر

جایش نهادن و نگاه در صفات آدمی باشد و مردم او را فراخ نان و گاه ده سفره [illegible]

را عیب گیرند و در فرض در او بهره باشد آن را نام بحضور ... مردم او را

بطبع درست گیرند و میل او را بجان بدارند و همه زبان بر کرم او گشاده دلشاد

اگر چند علمای عصر و فقهای دهر و سادات زمان طریقه اسلاف و بزرگان را از دست گذاشته
در با خود در کار و بر خلاف شرع و تعصب شده رسم صلح اهل عصر فقه عمل نکنند و کفر
دیگران تنها نکنند در رهائی ائمه شریعت و شیخ الاسلام احترام آنها بر وزیر مملکت لازم است

دیگر در احوال طرفداران شاه فرمایش فرموده

علمای را بر جا باید حرمت داشت و فاضلان را بر کارها بیشتر ترغیب داد و در شأن ایشان قصور را
کردن لازم و تهمت زدن ایشان نشنوند بر دیگران فضل نهاد و محبت و احسان کرد و سلوک
در طریقت و مسلک ایشان نمود چه از ایشان بوده قصه ایشان رسیده هم علم و ادب آیات

وزیر هر چند متدین و متعصب در مذهب باشد

ناچار در مملکت انتظام از هر مذهب مردم قرار دهد باید با همه ایشان محبت و مدارا و عمل و اتفاق
و خوش رفتاری و خوش تابی سلوک و رعایت رحم را از آنها پادشاه و شاه کامل خدای ملک داد و دولت

در میان ایشان یکجهتی نگاه دارد

وزرا اگر بسیاری اشتغال بکار ملک و دولت و تشخیص مصلحت خاطر بهم میرسانند و ملال اهل اغراض
و مبالغت نمایند و برای اینکه کار شد ... قصد و منع خاص میرسد و در مجلس ... جهت دوستی و باهم
طبیعت نباید کرد مرتفع و حکم و مصلحت تدبیر و حفظ متعهد و از زبان ملالت
و هم مدارات باید وقت شناس و مقام دان باشند و در مجلس حکم و دیوان باید مبالغت به مقام
و خیره و نزاع با ایشان نکنند و هم خود و عظمت و حشمت وزیری را رعایت کنند

پادشاه

پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان میگوید

سخنان اهل غرض و کلمات ارباب حقد و حسد را در حق وزرا نباید شنود که این طبقه را
دشمنان بسیار باشند زیرا که اهل عالم خاصه نزدیکان ملوک و خدمتکاران سلطان همه
از دنیا طلب زیادتی نمایند و بیش از آنچه مقدر است خواهند اگر وزرا رعایت ایشان را
منظور ننمایند و بر اندازه طمع ایشان مراد ایشان را بر نیاورند به پادشاه خیانت کرده
باشند و اگر در مقام جهت ایشان طرف زنند و از مال خیانت و خبر بد ایشان نهند
باطن دشمن جان و نظاهر عیب جو و بدگو افتاد گفته

دیگر میگوید وزرا چهار جنس است

اول عقل و کیاست دوم حسب و نجابت سوم حسن قول با سپاه و رعیت
چهارم بردباری و مصلحت با عمله اهل مملکت

میگوید

وزیری که قادر است که امور مملکت را از زور و نیک و آنات و حسن سلوک
در ضبط آرد و هم تدبیر روا دارد و در اوامر و نواهی نیابت ذات ولی نعمت را بکار برد

میگوید

پادشاه خود منشأ آن است که حسد و بد اندیشی و نفاق و شر و غفله و کینه را در حق او نبرد

اغراض خویش قصد بیگناهان کند نخواهد در حضرت سلطان خدمتگزاران را کاذب دل

بدگمان کند و همیشه از خدمتگزاران درگاه بدگوید هرگز وزارت نشاید و اگر ظلم

معتمد صالح نیز بسبب زلّات ... و خلل مملکت نمی‌گوید وزیر آن نشاید

میسکید

هر وزیر که شریر و نفس باشد و پادشاه دست او را در معاملات مملکت گشاده

خیر و برکت بلاد و اهالی از ملک او بیرون کند

میسکید

هر وزیر که نجیب و حسین و نیک ذات و نیکوکار باشد و سلسله نفس وزیر کار

در امور ملک به اخلت نماید هر خیر و سعادت روی دهد و برکت در جهانیان

بسوی ممالک خجسته ملک شاه

میسکید

وزیر باید در زمین و دوستی و قهر و لطف باعتدال و قسط باشد در زمین لطف و اداره

طاعات و قهر طلبان را خاطر خیره و دو گریسته در او او قدر نیز باشد و اگر

دوستی بسیار دلهای مردم را از دو بماند در رنج و به کم گشته

میسکید

در نظام

ازمکارم اخلاق وزیر یکی آن است که بسبب ناملایماتی که برود رسد کینه

و نفاق را در دل خود بگذارد و با همگان بسازد کار را بپیش برد و تحمل دیدی در اشعار خود سازد

میسکید

وزیر خردمند جانب سپاه و رعیت را هر دو رعایت کند که سپاه را بدون حفظ

رعیت و نگهداری مملکت خوش نمی‌شود و رعیت را بدون خراج و ردا

کار سلطنت ایمن و آسوده خاطر و از هایل ... است نمی‌دارد و بنیچ ناتمامیت آنهاست

میسکید

وزیر کاردان نظر اد بمعموری مملکت و رفاه رعیت و جمعیت سپاه دارد تا فروزنده

و تقویت ملت و قوام دولت است و از هر جهت حشمت سلطنت و آداب

ملک و نظم لشکر و آسایش رعایا و قوّت دین و واردات خزینه بفضل رقاع

گردد حق لذت کامرانی واجب شمارند و در مقامات آن کار و صلح آنها

میسکید

یکی از دلایل سعادت انسان این است در فهرست تولی حضرت آل

بجهت وزیر کاردان کار دان آراسته است در زمره ایشان که گذشته بر آن طبقه

حسرت می‌برد در زمرهٔ ایشان وزرای فرزانه نکات بعضی

و قابوس بن اسکندر

در نصیحت پسر خود گوید اگر تو وزارت افتی پادشاه را نیک شناس و کفران نعمت
او مکن و از کبر و لئیم کشیدن بپرهیز و جهت خدمتکاران بکار او تدبیر و دفتر محبوب
همت بر عمارت ولایتها و آوردن مال و زر و از زمان مصروف دار و از ویران
کردن و تاراج آن که تدبیر خوب و دفتر اندوز در پیشگاه از آن که نفع مملکت
مورث است و در حال درستی کاری و نیکنامی همیشه از سلطان ترسان باش و حاجت
وزیران او را مانند او بتعظیم و کرم و لطافت و نرم بر دار و رعایت کن
و شیر بچه همان شیر است و اگر فردا است بزرگ شود و بهیچ وقت زهار
چنان مکن تا دشمنان در غلبه تو فرصت بکف نیاورند و همیشه از احوال سرا
ضمیر او آگاه باش و بسخن هر کس او را خاطر دار و هر کس را که
و از احوال اطراف با خبر باش و در همه جا منهی و جاسوس گمار و کار را
بدست محکم کاردان سپار و بکاران و ظالمان را کشته عهد و پیمان
مده و مردم بیهوده و بدنام را شغل مفرما و مال پادشاه را در مصارف
خود خرج مکن و در هر امری تدبیر و تحقیقات و احکام خود را بزرگ دار
و خیانت دیگران را بر این حدف مواقف فتنه تا در خدمات مملکت فرا شکم
باشد

باشد و فرمان وزیر همان فرمان پادشاه است و بنابر این که رعایا طاعت و فرمانبردار
آن زمره هدف گشته باشند و بهیچ حال نه کارکنان را غافل نباشند غفلت
وزیران سبب خرابی مملکت و ظلم رعایت بر رعیت و اختلاف امور
ملک و ملت است

وزیر خدمت نصیحت پادشاه بجا آرد با آنچه دل او موافق رای او نیست و لذت
استماع آن کراهت دارد بیان مصالح شرایط آداب به کمال رعایت
قواعد فروتنی و نهج تعظیم و تکریم گفتن را بجای آرد و از تقریر آن
کلمات قصد عقد ملکات خود ننماید بلکه صحت و صلاح را جز
ارادت خود فرا نماید

وزرای بخیل و محسن

پادشاه را در بخشش و احسان ترغیب کنند و وزرای خسیس و لئیم منع از عطای ملوک را کشته مثله(؟)

داهیه این است که خلاف طبایع میان فساد بعضی بود پس متعرض می‌کرد(؟)

شاعری آورد شعری پیش شاه | بر امید خلعت و اکرام و جاه
شاه مکرم بود فرمودش هزار | از زر سرخ و کرامات و نثار
پس وزیرش گفت کاین اندک بود | ده هزارش ده که تا وا رهد
از چنین شاه بحر زر و بحر دست | ده هزار ار بسپری گفتم اندک است
فلسفه گفت آن شه آزاد فلسفه(؟) | تا برآمد عشر فرزین(؟) از کفه
پس تفحص کرد کاین سعی که بود | شاه را اهلیت من کی نمود
پس بگفتندش فلان الدین وزیر | آن حسن نام و حسن خلق و ضمیر
در ثنای وی یکی شعری دراز | بر نوشت و سوی خانه رفت باز
بار دیگر شاعر از سودای دلق(؟) | رو بسوی آن شه محسن نهاد
بود شعری نغز سوی شهریار | بر امید بخشش و احسان یار
بود شه بر خوی خود گفتش هزار | چون چنین بد عادت آن شهریار
لیک این بار آن وزیر پر ز جود | بر براق عز ز دنیا رفته بود

البقیه(؟)

بر مقام او وزیری نو رئیس | گشته لیکن سخت بی‌رحم و خسیس
گفت ای شه خرجها داریم ما | شاعری را نبود این بخشش روا
من به ربع عشر آن ای مغتنم | مرد شاعر را خوش و راضی کنم
پس فکندش خواجه اندر انتظار | شد زمستان و دی و آمد بهار
شاعرش چندانکه حاجت عرض نمود | خواجه‌اش در وعده حیلت می‌فزود
بعد از آنش داد ربع عشر آن | ماند شاعر اندر اندیشه گران
پس بگفتندش که آن دستور راد | رفت از دنیا خدایش مزد داد
رو به باقی کرد گفت ای مشفقان | از کجا آمد که بدکیشه این عوان(؟)
هست نام این وزیر جامه کن(؟) | قوم گفتندش که نامش هم حسن
گفت یارب نام آن و نام این | چون یکی آمد دریغ ای رب دین

از خواجه نظام الملک طوسی علیه الرحمه

حکایت کنند که گفت هنوز نه عالم شده بودم(؟) مرا در حال ده‌سالگی از طوس به نیشابور برای تحصیل علم ملکوتی(؟) برده بودند و شیخ ابوسعید ابوالخیر در آن وقت در آن شهر مردم را وعظ می‌گفت و شیخ المشایخ عصر به شمار می‌آمد(؟) او بعد روزی جای منبر(؟) رفته رسید عموز(؟) از ضعف مقید(؟) مردم هر یک فرا آمدند فوق منظر(؟) حیرت و حیرت(؟)

همی رسیده و قرار از آن حالت و تعظیم و تکریم ایشان در شگفتی بودم و در خود لیاقت
و شایستگی آن بزرگداشت جانب نمی‌دیدم یکی از آنان معلوم کرد که عجب مدار
در وقتی شیخ رسید خبر فرمود که اگر بخواهید حرامیان را ملاحظه کنید خلعت و زرینه
شرق و غرب را در راه پوشانند فردا از شهر بیرون روید و از طرف سر آید
به بازار می‌روند و این کرده جز این از دو سخن شیخ آمده‌اند و تو را تماشا کنند تو
چون این سخن شنیدم از راه بنا تقاضای شیخ رفتم و دست او بوسیدم و او در دل
رسید و سه روز در آن شهر ماندم و هر روز به خدمت او رفتمی و از ملاقات
و مقالات او فیوضات بردمی روز سیم وداع خواستمی کرد گفتم
یا شیخ از زبان مبارک تو این سخن گفته و فرموده که این کار را نهاده‌اند
و وقت آن هنوز نرسیده است گفتم چون آن دولت نصیب از آن [illegible]
تا چند گاه برنج باید فرمود تا خیرات و مبرات تو از مردم منقطع نشود
پس از چند گاه به سلطنت مملکت از غریبان رسید [illegible] بعد از وزارت
رسول رسید و پس از دو وزارت ملکشاه باشی و در آخر عمر [illegible]
داشتم و شغل و مشاغل بسیار فرا پیش نشسته‌ام تا حال که شصت
به روات [illegible] الی آخر حصه خود بردم و مستحقان [illegible]

انکه

انکه بودی روزی سخن شیخ فرا یاد آمد دانستم که زمان رحلت نزدیک است
و صحایف خود را بگذاشتم و مبرات مردم را حواله نمودم و بعد به عزل و مرگ نهادم
و در مرحمت از شیراز بدر نهادند تا زمان مرا کار [illegible] و سخن شیخ درست آمد و ذکر
ولیعهد نیز مقامی [illegible] این حکایت را در کتاب دیدم تا در راه جهاد به شهادت رسید
حالا با عم نیز ابراهیم [illegible] سلطان [illegible] گفتم و گفتم از ابو سعید شنیدم [illegible] است
اندر تو مقام نظام الملک می‌بینم [illegible] بهتر صرف خیرات و مبرات خود را
از مردم منقطع مکن و هر روز بر مردم افزای و چون سعادت ازلی یاور است
کلام آنکه تا آخر عمر قطع مکن [illegible] شود و پیش قدرت
خدای [illegible] و از [illegible] خواهد [illegible] عجب [illegible] حالی از نظام الملک
درگذرد [illegible] بخشش و حالا هم اکنون [illegible] و به [illegible] فضلا [illegible]

و بعد سلطنت نیز پادشاه

هم [illegible] و کار [illegible] مقام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دیگر از آنان [illegible] نام [illegible]
بزرگانی هم اکنون [illegible] صفات خوب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] خواهد [illegible]

برو نمایند امداد. عطای بی‌طمع، هنر بی‌تعلیم فرموده، فتوحات صحیح از اصحاب سعد
گفته قرینه انگشتری در رکوع به سائل داد، جهانگیری درویشان فرا کرد، چنانکه بهای کشورت
درشان او آمد بی‌نیاسه، دلگزیده از جاده حقیقت بیجا از دست نفس بی‌همی خورد، در ارنیخ
روی بوذرجمهر بیسبیانی میکند

نان و انگشتری نیز مانند — چون شمع را زار هر دو میسپار

وارث این نوبهار معطی و کار دخترد به ملوک عصر منبابات که در شقاوت وزند
در رسم ملوک بزرگ ایشان چنین بعه است، چون نامه بیات شاهان ایام نوشته
شد و زر نقدهای خود را درج کرده یک زبان فضل و کفایت وزیر بود بی
وصفات نیک و خصال مستقیم را به تکاپو بهمانه برشمرده و بدان فخر کرده و دعا
میکنند بی اندازه تعالی بر لقب وزرای خوب بشغرای بر شان شکست نهند
گفته‌اند که اکمال پادشاهی و جلال سلطنت اندر رای
ملک و جهان هر چند بر لیبرای مکارم اخلاق و صفات عقلی و اصالت
رای و مروت و قدرت وجود و زیادت آراسته ترتیب پادشاهی سلطنت را
زینه وزیر لیدی دیگر است و هیچ شک نیست پادشاهان خردمند در بیت آورده
وزرای کافی بجهه داشتن مرتبه معنی گذارند و به وزیران بی کفایت اعتنا نکنند

ودا

مملکت دولت با وجود وزیر دانا را اعتبار نهند دیگری نیست سخن را همیشه در نظر
دارند و حفظ میکنند

با طبیب حاذق زحمت درد افزود — وزیر با ملک نهار رسالت چه سود

از زرنگاه بحضرت حضرت صاحبقران آمده ام

تا این سه که شش سال تمام است در همه اشعار در سخن خود او را به بزرگی شاهان
وزیری کافی به صدر مملکت تحریکات کرده و حق تصحیح برابر اندازه صدق ارادت
خود بجا آورده‌ام که آن اشعار و کتابها بخوانند میدانند چه اندیشه می‌گویم است
حقیقت است. و همین خواجه فرزانه در چهل سال شاهنشاه را در نفس اشعار ترغیب
با شعار وزیری خردمند برابر که وزارت می‌کرد، و حاصل آن چنین شعار را باز می‌نمودم
مرقومه چه وزیر منفرد ایران و همراه همکیش کیم بدولت شاه فایده دهد از که سود
آن‌قدر رسم نبوده می‌گفتم چون نفع سود پادشاه و عموم عالمیان خواهم بود که مرا هم
برکت این خیر خواهی سودی رسید بجهد او صاف تر دولت آمد و کفایت اینکه
اکنون از این خواجه ز شه نشسته را کنون به فراست ترا آفرین گوید
بیان فرح کرد رسالت شه جهان — در نهیه عقل تو ده طبع در رنج
چه ... طرز آذر گنده و گفته بودم

[illegible]

اگر وزیر نباشد ملک چه یارد کرد | وزیر عقل بود ملک تن ملک جهان جان

چو ملک گردد رنجور و تن بفرساید | نه عقل لذت رنج داند و درد روان

وزیر نکوتر خواهی از آن دو هر ملکی | بود جهان و شاه از وزیر چون یزدان

جهان وزیر از آن را در میانه واسطه است | گواه عقل است همین نام مر نبی فرقان

امام حقیقی زمین در میانهٔ مردم و شاه | وزیر واسطه باید میان شه و تن آن

وزیر باید باید وزیر لکن نه هر بود | کفایت ملک چنین است و حشمت خاقان

و از قصیدهٔ دیگر این ابیات را

شاه بباید به بخت و خواجه به تدبیر | تا شود کار ملک از هر دو به سامان

خواجه نکو نیز بهر وزارت | ملک بدان شرایط کش نبود جان

ز تیغ با جهان چه آید از پی نصرت | هست قوی‌تر ز کوه جودی و شهلان

روی سپهر خسروان رشته بکند گر | لذت که کلک شاه تا مرده خاقان

هر مهم را بملک بعد وزیر است | واسطهٔ کار دین و دولت سلطان

با همه دولت قوی ذات بهارون | کرد قوی پشت خویش موسی عمران

در چه نبوت اگر چه دیو دری بود | باز به آصف نیاز داشت سلیمان

احمد از قوت به بو الحسن که است | کار وزارت بحکم آیت قرآن

شاه قوی

شاه قوی‌تر نبود ز خسرو کاوس | داشت وزیری است ملک چو دستان

ور چه سکندر جهان گرفت بدولت | همچو ارسطوش بد وزیر به یونان

نیز انوشیروان که شاه جهان بود | خواجه بدش چون بزرجمهر بالوان

ور خلفا را که نقش عجم را بود | از پی خواجگان زمانه بفرسان

کار هر دو از فضل آن همه مامون | شهره شده آن کارهای مشکل ایران

هم که سامانیان و غزنویان بود | ایران از رای خواجگان چو گلستان

احمد عبد الصمد به آنچه بخوارزم | کرد چنان کارهای خوب نمایان

هم بکه آل بویه بود بصاحب | دولت ایران قوی قوام و ارکان

ملکت سلجوقیان بخواجه از طوس | بود بدان عرض فراخ و خندان

دانم در نکو گفته بودم و هر شاه بی وزیر نتواند بود و مملکت و سلطنت بوزارت و کفایت وزرا آراسته گردد و مهم آنکه خواجه‌های گذشته پیش از این که چون میرزا حسن حلی نخجوانی و دیگر آنجا چه هم از وزرای بزرگ شمر کنم و نام ایشان را برده نام خواجه وزیر کرد او راست آن مقدم دارند چه این کارهای مشکلات را آنان فرسا نمودند از آنان نام بردم فرشتگان نتیجه اند و هم از نوع بشر مردمی بعضی بکفایت و اعمال نیک و فرخ خبری و همان بخشش و مکارم اخلاق آن مقام و درجت یافته

مهر که جهان گنه در شاه کرده جهان شود مراتب شهرت دیگر خوبیها را افزاید
مقام و درجه او افزون شود و از نیکی نام او را توان آفریده و هر عمل خواه
تواند کرد و بر اندازه کردار مقام و درجه یابد و هر دو نیز سرای و هم در سرای آخرت
یکی از پاداش اعمال نیک و کردار ستوده بقای نام نیک است و بر قدر کار کرد آدمی
نام او به نیکی در زمانه بماند پس هر چه بیشتر کند و کردار او پسندیده تر باشد نکونامی
او افزون تر است و بر خلاف آن در بد کرداری بدنامی کوهی بماند و هر چه
عمل افزون باشد زشتی نام افزون گردد و کیفر و پاداش آخرت را به دنیا قیاس
باید کرد هر چه بتوان بیشتر سعادت و درجات او در بهشت نعیم افزون است
و هر چه گناه افزون شقاوت بیش و در ترین درکات جحیم جای دارد و چون هر دو
بهره بهشت آدمی است فرخ آنکه نیکو کند که پاداش او در این جهان نام نیک
و در آخرت قرب حق و بهشت برین است و بد آنکس که بد کند که کیفر آن در این دنیا
بدنامی و در عقبی عذاب الیم و دوری از حضرت یزدان قدیر است و امید آنکه
لیک خواجه فرخنده پی کارها نیک کرد و در تربیت ذرات عالم قیاس پسندیده
و اعمال ستوده مر افراد سعادت ازلی را است و هم سعادت ابدی در دنیا و آخرت
کرده اند هم در این جهان نام بزرگ نیکو گذاشته و هم در آن جهان بمقام عالی و درجه بلند رسیده

بعض

بعض آداب و اخلاق خاص مذکور است از برخی مخصوص وزرا و پاره مخصوص امرا و
خدمتکاران حضرت و غیر آن هم از ایران شارک نیست و چون حال هر یک بر ایشان تحقیق آراسته
کرده و نیز اخلاق و آداب است که هر کس باید مردان مؤدب متخلق باشند
با اخلاق آدمیت بر آنان درست آید و معاملت و معاشرت ایشان با یکدیگر
از شوایب نقص و ظلم و جور مصون ماند و دیگر آنکه در این کتاب بیشتر از آداب
اخلاق و آداب و در کتاب عنوان ... شیمه ... گفته و کمال آداب است
مطالعه این کتاب و شرف اخلاق و معاملت مسطور در این مقاله همه طبقات مردم را
از استماع آنچه در باب مکارم اخلاق و محاسن آداب بکار آید بی نیاز کرده
و دیگر کتب ادب رجوع کنند نیز و عبرتها در آموزند و هم حکایات در طلب دنیا
کمتر شود و کسب سعادت آخرت را نیز مقدم شمارند و بهترین چیز را در
در دنیا حسن معاشرت و مروت و رسانیدن خیر بدیگر دانند و چنانکه در این کتاب
عید بزرگ در این جلد ... و دنیا و دین ... و ماه
مبارک فرداعید و شادی کنند و یکدیگر را مبارک باد گویند بمصافحه و معانقه
... در همه کارها ... آن ... و انبساط خاطر دارند
خواص ... و در طلب سعادت دنیا و آخرت

متعلق آزادی و اللعب شهوانی و دروغ گفتن و نفاق و رندی به بیگانه [illegible] از آن نیز

و بهتان زدن و طمع نه بیهوده و قصه گفتن و آزردن به دیگر کسان و برای بیگانه

چاپلوسی کنند و به هر پایه استوار دانی [illegible] فرود افتاده گردی و هر گونه ای غم بیهوده

خوردن و هرچه زشت است از آن دوری [illegible] و هرچه در کتب آسمانی هم از آن حکیم

تربیت دیده ام که اگر هر یک از آن پرورش شود کمال روان را [illegible]

و پیروان خدایی هر که از ظلم و از جور [illegible] و حیا [illegible] آید

و خلق پسندیده [illegible] آنکه آدمی همسایه خود را چون خود دوست دارد کمیت

ورزد [illegible] همسایگی و دیگری [illegible] است [illegible] آنچه درباره خود نپسندد

درباره دیگری نپسندد [illegible] آن شخص به کاری از میان همه مردم برخیزد جهان

داند [illegible] ایزد تعالی مردم را آفرینش [illegible] خدا که انبیا و علما بود

[illegible] حکم [illegible] حکیم [illegible] از [illegible] و آن [illegible] است

[illegible] خدای خود را شناسند [illegible] نیاید [illegible] و داور [illegible]

خود دوست دارد [illegible] هر که خدا را شناخت [illegible] است و [illegible]

داشت [illegible] موافق [illegible] رقص [illegible] کردن

گفتم در همه ذرات جز او نیست [illegible]

هر ذره را

هر ذره را بنگاه [illegible] آغاز [illegible] در میان آید

ذره آزار شود و چون [illegible] خواهی [illegible] آزرده شود هر گز آزار جانداری روا ندارد

و چون ذات [illegible] دلها خانه خداست چگونه [illegible] آزار کنند پس آنکه گفت

[illegible] خدا [illegible] است [illegible] نیست تا [illegible] تحت [illegible]

[illegible] ایزد تعالی [illegible] همه کس نهاده است [illegible] کرامت

شرطهای [illegible] کمالات [illegible] آمد

[illegible] امکان [illegible] [illegible] واجب [illegible] چیزی [illegible]

هر آنچه خدای [illegible] حکیم [illegible] تعالی [illegible] است [illegible] مقدمات [illegible] در میان

مردم [illegible] حکمت [illegible] خواسته است [illegible] کرده [illegible] مدار [illegible] از خود

منفعت [illegible] محرومان [illegible] انبیا و اولیای [illegible]

آنکه [illegible] صلوات [illegible] خوشه [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] جز او [illegible] همه کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

زیرکی بگذار و حیرانی بخر   زیرکی ظن است و حیرانی نظر

آدم را هیچ علمی که خدای تعالی خانه ساخت زیرکی و دانشی که از شیطان صد هزار علم بیش بانی
در او نبود اما چون شیطان را گفتند همه سعیش آن کشف فضولی کرد و زیرکی و دانائی
فراموش کرد لاجرم طوق لعنت بر گردن کرد و بر بردوان ابلیس فرمود و چون
آدم را فرمود چرا از درخت منهی خوردی گفت ظلم کردم و ازم دست ندیم
و طلب مغفرت از تو میکنم لاجرم خلیفه خود کرد و فرمود و درباره فرزندان او گفت
کرمنا بنی آدم گفت که جهل و طاق بیشتر از زیرکی آن بود که آدم کرد و تا به هم
از روی عشق گفتار ربنا و رستگار و مرحوم شد و اما زیرکی و فطانت ابلیس
چه صد هزار عبادت را برباد داد تا قیامت او را حیران و ملعون دارد

یکی از بزرگان فرموده میگوید

آفریده را در کار آفریدگار قصد لی خطاست و در میان آفریدگان کاملتر از مکلفات
آفرینش همه پیغمبران و اوصیای ایشانند پس همه طبقات خلایق را شایسته
اطاعت و پیروی آن طایفه نامیه و به پیروی آنان که خود منزه شدند راه بردند
به نبینند که عقل و دانش همه عقلا را با بسر بنهد به حقیقت سیر نمودیان داشت
خود جز بشر و کل آنچه خواص دارند در راه شناسی ایشان در جنب فهم علم از بشر

آدم علم

و همه علم عقل در مرتبه عقلا حیران مانده و همه عقلا در کار اولیا سرگردان شده و همه اولیا در افق
مقام سلوک آن مقام بر انبیا رسیدند و کاملتر و داناترین انبیا از در همین تحت و
مهر او فرازنده است که میگوید من وجود از روی ما خلقته است چه اید و اهست
و دیگری در مقام عجز و اقرار بحیرانی خود فرموده ای خدا در حق شناختم را چگونه
حق شناسائی است

و عجب آنکه مردم عصر ما این صنایع نادره فرنگستان را که مخترع مدارک و شنیده
دوربین و تلگرافها و کشتیها و صفحه گرامافون و دریا و امثال آن بشنیدند حکم و تقلید آنها
اشه که تا نه منع بیش از دلایل انبیا گذشته به موقت آن کلفت عالم شهر
از ساه بر بیش دیگر علم بیش تسلیت و خط نرسیده و آن هم غرایب آثار
و عالم فکر رسیده تخیلات للارض و جانوران بسیار خرد و در تولد و وقف
و صنایع رسیده کشتی چنان که ماه رسیده و بهتر مخلوق که در ماه است
از عطارد و زهره گذشته تا آفتاب رسیده و مردم آفتاب آنها را اجابت
ملاقات کرده روی ساده به نامه‌ها با آنها افزونتر رسیده را هرچه فرود آید
زیرا چه اینکه گفت از نشنیده که چه فرمان را دیدیم و شناختیم و از ما است
خلقت آنها اگر شنیدیم و دانستیم که هرگز رفتار آنها از جهت و کیفیت

و در دست گیتی ... که همه دوره پیشینیان ... گذشته ... ولادت

در این ... جهانداران ... از ... ابرج ... فرقه روزگار و انجام ... گذشته

باز آخر ... شهر در آسمان ... از ... نقصان ... پس آن ...

... کرده ... و آن ... نهاده و آن ... آنها ... زمانه

اهل مردم پیغمبران برگزیده دست ... آنها فرمان فرستاده نیک و بد ... بعضی

خیر و صلح مردمان اطاعت فرمان پیغمبران است ... مردم

از خویش ... دیگر کردند ... آنها ... آسمان ... شکاف

و دشمنان ... بود ... آنها ... دیگر کردند ... بود ... آن

چنانکه گفتند ... آنها ... ماه را ...

که ماه را بخواستند ... بانگ زند و از قبر ... برخیزد

... از پیمبران ... گفتند ... سخنان ... است و در ...

به ... از راه ... مردم را ... از راه

... باز ... راه ... است ... آنها را ... و سعادت

است ... ارزانی فرمود ... مردم آخرت

از دنیا بهتر است در راه ... آوردن سعادت آخرت پیروی از پیغمبران است

دارد

... کرده اند ... نیک خوی و خوش خلق شده تا همه از آن فایده برند

اگرچه خوش خلق و نیک خوی از سعادت عقبی بی نصیب ... و در آن کار

پیغمبران را خوار مایه ... ما را ... بازی ما را

و در نقص ... پاک ... دست ... شهری

... روز ... ما را بطلم خراب کرد ... گفته است

... ضبط ... آنها ... نقش ... انداز ... زنده

و ... ما را ... و دست ما ... بی نصیب ... انصاف ... دیگر

نگاه کنید

... بسیار ... تا ... شده ... سنگ ...

... پیغمبران ... حکمت ... ما ... است

... قدرت ... نشانه ... گفتند ... ما ...

تا مردم ... قصه ... و ... فرزندان ...

... از ... و اموال خود ... و ... و دامن ...

... از آن ... آنها ... ما را ... کرده گفته

آخرت ... و ما را ... از ... آمده اند و ... دنیا

بلکه اگر همه از بیخ بهره بر سر حال ندهد بیرون نیست گفته است که دانند و شما
تنخ اتهام تشویر سیه است در حال شما که در حال شما به خلاف بود و آنکه حضرت
در مهمات هر اپه دیگر است و دیگر در رفع کو دانند از این در دفع بلای شما چه باکی
در رفع ایران بر حق دعوی کرده اند و این دنیای ما را از زمانی مرآرد بلکه بیشتر
از آن نهی ما عالی که حق ورزند که ما در شما نامه می‌ده دیگر این جمله رفتار نمایند
بلکه اندرون جهان از گروه حکما و علما و مان زمین که فهمانند زمانه آید از این نیکمان
انسان که فایده تر از کلام اطباست دیگر برادری در ایران را فرمایند
عمل کنند همیشه در نفس و طبیب و ما شهر رستند و چه خوش است طبیبها ما را که نسخه
نویسان مطلب است ما را در عملیات دیگران را نسخ است ما کار کنند در از دریا ز
منع است خرخاک خورده کور چشم اند دیگر به اینجمله رفتار نمایند همیشه بهره است
ابنهای و رنج ما را کشند رنگ نشنید در ما نمی ملتم هیچ اثری را در این عصر در ایشان
هنیمه خود دعوی کنند و کار را اهمیتی در ارتکاب ملاحظه منتهیات نزد خود
دلیر تر از عوام است و عقیده‌ای بالا از مردمان بیشتر خود نه دارند و به عقیده‌ها
نهاده اند و ما چه دانیم که پیغمبران چه فرموده اند دشمن نشنید در فضل محرمی
گفته که دیگر قدمی است که به تیر دارد مرا طاقت آن نیست دیگران ا

در این علما دارند که بهتر فی بهتر ایشان سکوت و ظلم از شیطان فراش آنکه
و کار را غلط انداز در نفی خدای کج است و قرآن خدا این یکتا نه و دو گونه نمایند
انهم حق است و کلام حق آنرا به عصر ما مرتب است با فرقه‌ها مشوره و شعار کار
نکردید و حقیقت کار را جوئید امر نحوه‌ها و نهی از بدیها قرآن خدای است
در هر چه سعادت دنیا و آخرت چهره کرده نفی ما دیگر کس نه از حرب حیث
در به کدام است و سعادت در جهانی و در ارتکاب بکدام عهد و اجتناب از چه
کار است از دانایان با غرض و تعصب خدای ترس برسد دیگر گویند ما
نشناسیم در این طایفه کدام کافر نه تو قلیل شتاسانه ایشان را از خدای
خواهد صحیح از زبانهای او؟ در است در است کنند و نه کافر است بر آن است
دانایند را هبران و راه دان ان پرهیز دان بیابند در چون کس در طلب شناخت
دانای را هبر راه دان است با آن طلب او را مقصود برساند از این
روی گفته اند

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست

و در جای دیگر می‌گوید

تا نه حق بر سر نشسته بود حقیقت جوینده پیدا نبوده بود

شب گذشته در سرای خواجه بودم خیابان ناصری
بمنزل خود بر میگشتم در راه درشکه خالی بدست نیامد و در تفحص کردن استاد
و همه جا از ادراک حسن رای سلطان و برگزیدن خواجه بوزارت و کمال کفایت خواجه
در زمزمه بودند و میگفتند کمانم آنکه از سلطان سنجر نیز نظیری با دست پیاده از ایوان
آرام آهسته گفت در دوره هر پادشاه از فراز قصر تاریخ اندرشست تهران
مردم است تعجب سوتر آمدم و آن این است گفتم الحمدلله که پادشاه ما هم از روی هشیار
و فکر نیز هم حالیها است و چنین مهار ایستاده جاسوسان و منهیان پراکنده در میان
مردم نیز دارد که از همه جا و همه کس خبر گیرند و از این مسیر او را آگهی دهند و لکن
بهره مبارک خود را نیکو کرده و کدر و چند نفر جهاد دریافتنی احوال مردم را گرد
و بکوشش خود فراهم غدقن را از به جهة الی منصب اولیای دولت میشود که بیش چشم
وزیران مردم که بطلب خبر گیری و استطلاع کارها باطراف ممالک فرستاده از وضع رفتار
همه عاملان و والیان خبیر و بصیر شود که پادشاه ما چنان بیند که گویی خود در همه شهرها
و ولایات مملکت نشسته باشد احوال رعیت و نیک و بد اعمال عمال و عدل و ظلم
حکام برادر که شنیده است و ملوک عالم که نشنیده‌اند و چه آنها که اکنون بر تخت سلطنت
نشسته اند به اخبار خارج مملکت چه بسیار علاقه داشته‌اند از قیصر و قطعیه

احوال همه کس چه دوست و چه دشمن و چه اهل ملک و چه بیگانه کمال خبر میداشته
و در تواریخ خبر عضدالدوله دیلمی و محمود غزنوی و تا لوبی ملکشاه در باب
منهیان مسطور است و فواید آن معلوم و بهر جهة مردم ملک پادشاه خود را در کارها
با خبر تر دانند لکن حالا که ستمکاران کمتر قصد ظلم و ستم نمایند و لکن تطلّع
و ستم رسیده باشد آنکه شاه بی درد است البته رفع ظلم و ستم فرمایند هم و اندرد شاه
کمتر است
و فواید آگاهی پادشاه بر احوال مملکت و رعیتش نیک و بد اعمال مباشرین مهام
دولت بیشتر از فایده بصیرت طبیب بر حال بیمار دانستن قیاس امراض
و معالجات طبیب حاذق با اطلاع کامل در تشخیص مرض بیمار که چندین را
صحیح المزاج تواند داشت و از چند کس رفع مرض تواند نمود اما پادشاه عالم
باحوال ملک و امراض مملکت چندین هزار هزار نفس را تندرست نگاه دارد
و از امراض مختلفه ظلم و جور صحت بخشد و بتصرف ستمکاران در کارها ملوک
همیشه چه با غرض نفسانی و از جهالت و نادانی پادشاه را بر آن میدارند
که غفلت از احوال مملکت مایه راحت خاطر مبارک است و بصیرت آگاهی
اسباب پریشانی حواس و تلخی عیش لکن نمیتوانند آلات و ادوات

فراهم کننده پادشاه آن را مایهٔ آسایش عیش آرایش و شاهد وحدت داند
و از حالش رای و کفایت و فطنت امثال شناسد اما در منع این باب بر همی
در زوال ملک اوست و در وفور رفور ابهت و شوکت عظمت و نفاذ حکم پادشاه
هر گاه وجوه پادشاهی رونق کار و نفع و سود خود را در آن دانسته از روی تأکید
تقویت می‌کنند و نمی‌گذارند عیب کارهای این گروه را اتفاق حکما
و خردمندان بر ضمیر و زبان آن نمت معلوم را از روشن پادشاه شود رحمه
آنکه این خواجه وزیر مردمند و دین متین بر مروت آشکار و حسن ادب
وزیری کمال فرزانگی مقصد صدق ارادت و خلوص نیت که در حضرت
سلطان صاحبقران بدقت سیاست تمام دولت و منافقت سخن گوید
و هوا فقه مساوات آن نخبه را در سلطان صاحب در تغییر احوال و خصال
طایفه از اهل غرض در نظر او آراسته کرده و منافع نظام دولت و قوام ملت
اوست گوشزد هر بار از دولت بلیغ طلب ان خوشنود شد تدبیر نبات اعقال
بستاره انداره شود و این تغییر حضرت آرد و پس تدبیر او بمذاق جان رسد و از آن
تدبیر پیچ زاید و انجام آن بهلاکت کشد و همو و کسر و لگد زده این کتاب
به قدر قصد و جرات او را چه قدر آن و از این سخنان گوید نه خلاف آن

آرد

شرط بندگی و شکر نعمت بیان این کلمات است و هر بنده که از گفتن امثال آن زبان
در کشد خاین و کافر نعمت است بالجمله اگر کمینه بشفقت و سررشته رهبری
مردم عالم از این بیش از گذشته نگه می‌دارد این نعمتان گشته‌اند از سعادت و اکرام اوست
نعمت افزاینده خزینه نامی و این پیشینه بزرگ قدر مملکت و خواجه کافی دین
از روی دعوای صدق ارادت تصحیح کنم داده پادشاه و ولی نعمت خود را
از این معانی سخن گوید پادشاه بشنود و بدان کار کند و به عمر دولت و نظام
مملکت و استقامت سلطنت او در افزاید
و این سخن را بطرز ذکر مناقب امیران و حرمتی از خود بیان می‌کنم و کار و از حضرت
وقوع در گذشته و این بر لب گور ملازم و میگرانم چه کار است اما یقین دانم
و شیمه وزیری دولت جاوید مردانه و درین چند سال پادشاهی خسرو صاحبقران
کرده‌ام که وزر اندوخته و حقیقتاً و مقاله‌ای ملک و بنای دیوان و دیمه و حشم
آن‌ها را خود نهایت نیست و دیوان‌ها بر بلای این دولت و فدای کار
مملکت و کاستن از حشمت سلطنت نامیه شده‌اند و هم پیوسته از حضرت
رانده با قطع مرسوم و بودن از هر گونه نعمت دولت محروم در ذکر مناقب
و مفاخر شاهنشاه و فرزندان منظم او شعرا گفته و دل بها کرده و کم کرد

از فضلای عصر و شعرای ایام تعداد کرد و با شهرت ادبی بسی بخشندگی نیز در بارگاه پادشاه

به زبدة الملک مشهور باشد و مدایح او را در مجلس ملوک بخوانند و جواهر مخزونه

از بهر سلطان ممیز محمد شاه به در اد کیفیات کند و در کتاب فتح و ظفر فضایل

دولت او ملک مظفر الدین پسر ناصر الدین را باز جوید و در کنج گنج و مسعود نامه از جمله

قدر شمس الدوله مسعود پسر ارشد او باز گوید و چون حال کامرانیه گزارد از محامد

اخلاق و محاسن صفات و معالی ذات کامران پسر دیگر او قریب البطلع

و وزیر جلیل القدر قصه گفته است

باز چون می‌نگرم هر روز را انعام و احسان و نوازش در حق لطایفه من افزاید ولطف

و عنایات خواجه فرزانه شیر امر معاش زرین کلاه و شیخ و شیخی دیگر که بر دوش می‌کرد

و شیر افکن آن احسان خداوندی درباره ایشان را دادگاه است تا یاد از جیب

و کیسه آن حضرت برادر آن گران نعمت ستد و مرا با این همه تطاول بنده که از نظر افکنده

و فراموش فرمودن سبب چیست که هر بار که گفته‌ام و بر آن گفته رنگ تاکیدم

در کار احوال و مباحثات هر یک چون و چگونه گفته گوش است اما

این قدر تنها نه همی خواهم که گفته شود تا ارزان در رده ناشنیده نیز برنگیرند

که همه را دولت و علم در ارادت به ایشان خواهی رسد و بهره که خواهم ده بعضی مردم را

ما لا نعلم

همین دقیقه دانا مرکز در زبان آن را همین رازی کیا کرداند اما دیر بنده و راز

نهفته در نقاب نگه دارد هر آدمی راز را با جایگاه که در نخل او دست نه راه نیابد

دانا آن را باز نیابد گوید اما از چون تنگ نظری دانسته اند در زمانی بجولت و این شعر

دلگشایها از دولت و دولت گرفته و دولت شکفته هم اولت با این همه

او خود از دولت رمانیده و در آورد و بر سر گنجه هیچ کس لوای حقیقت

ذات او گفته و هر کس به اندازه فهم خود سخنی گوید و تا پاره پسند همگی اوما

چنانکه اولت نه چنه

و این همه هنر از دستی مات و خود را حقیر می‌دارم و هنر نیستم و نرانیم

و خمره پر از گل فاتیم و نهاده بر سر کوزه آه تحفه در میان خوان همه با درد و

و آفات و مخافات و مرگ آن است که خاکسار بیچاره خمره زنده و فرودش

در هم شکسته

در حق لطف الله دات بخشنده بخشش پیر او

این همه که شفقت و بعد از ایم حیرت و ضلالت سرگشته و حیران را ر نقص

و رحمت خود رهبری کرد و بکعبه سعادت و حرم قرب خود بر آن رفیقه حقوق را به

تمام و توفیق باز گشت ز معاصی کرامت فرمود و در راه فایز استقامت بخشیده

و هر روزش روی بسوی منعم حرمت قناعت ازو باز میگیرد و بذلت طمع گرفتار

میسازد بر آنچه که دعا و تسبیح باز دارد و گاه از طاعت در او و گاه از نصیحت نیم شبی

حضرت پاک تست مستغرق گردان و باخلاقی پسندیده درگاه اقدس تست متخلق

نمای او هر مرا از هر کدام خدمت و عمل مقصود شاه اعلی تست اول بود

نفرمان رسیدن از جمله آنچه باز دارد از نعمت و دوران زمانه نعمت لوازم

همراه او کن و او را مشغول غایت نعمت و رحمت بپایان خود بنگاه مقید مساز

دلگرانی صبر و شکیبائی بر نهایت زمان آنچه زبان ناله بسوی تو دارد

سنان او است ... دارد ... تراجخواهد و دیدار ...

خود او را روزی ... که ... تو ...

تر گنسه ... تو ... حبیب جلیس گردان در غفلت و ...

در طاعت و عبادت فریضه

ابن ماه عزیز ...

...

کف زنده لغی لقب

خوانندگان از امر کنند در ترتیب کلمات و بنظم مقامات در ثانی

الفاظ و معانی آن مکنون ... زلف خال از هر خبر ... شرایت ... است

دلهای عاشقان ... چشم ... و نیکوئی دلبران ... آنها شیفته ... اند

نظم در ترتیب ... فصل باب در کتاب ... اولوالالباب است

عاشقان ... را آداب ... ترتیبی ... بود خاصه چون

عمری در آن ... تو ... شیفته ... کرده ...

او را زلف ... است ... طریق ...

... چون ... عشق ... را است عشقم ...

... طریق ... است ...

... عشق فرو آمده ... او را ... کرده با

عشق ... میخواهم ... کار

است گاهی ... گاهی ... گاهی در آب گاهی در آتش ...

فرو آمده ... عشق ... که ... بر ... الفاظ ...

... است ... که دیوانه ...

ازین رو گفته است کاهی عجب کاه رباست نه از دریا هم کم و نه از کوه
عجب که کاهی میان را آمده است ما بر شایسته آن است که عقلا بر دیوانگان
نبخشند و هشیاران بمستان ملامت نکنند

هر کسی را بهر کاری ساختند | مهر آن اندر دلش انداختند
دست و پا بی جنبش جنبان کی شود | خار و خس بی آب و باد کی رود

در بعضی چیزها کسی را از حق و حساب نیست زیرا که چیزها آفریدن کار دیگری است تو
چیزی میگوییم و مردم که ما میبینند میگویند منم که از خود بی خبری از خود
خبر دارتر از دیگرانم دانم که حرف نه گفتم زیرا حرفی که گاه گاه عالی سر آید دیگر
بخواهم با چنین نقد دین [illegible] نمی‌توانم دیگر آن خانم [illegible]
لب از گفتن بستم و آرام نشستم این است که این حال را دیوانگی نام
نهاده و دیوانه وار از خردمندان و عقلای جهان در میان این کلمات عذر
خواهم خاصه از آن طایفه که هر دقیقه حرفی گویم عارفند [illegible]
سخن را نیز در مقام معذرت [illegible] گفته صد زبان [illegible]
و هم می‌گویم [illegible] مردم نگویی
والله [illegible] از این خواجه کافی فرزانه برگزاف نیست و از فضلای او هم

بینیم یکی از هزاران است روزی نیست که بدست و قلم او ابواب عدل چیزی
و رفع تهمت و ظلم نشود یک روز مردی از کسبه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم
علیه السلام آمد و عرض حالی نوشت که حاکم آنجا مردی را به تهمت دزدی بر گماشته
که هزار دینار نقد در حق او فاضل بر دیوان معلوم کرده و این عرض حال [illegible] لکن
این حکم مجری شود ما فقرا را زیانی میرسد بر خود دزد شبیه آن قسم کرده که حاکم
این تهمت دزد کرده [illegible] اعمال [illegible] فندق [illegible]
انکه دیگر از همه خندیدن طهران با آنکه دیوان را سودی فراوان بود این تهمت
و ظلم بر افکندم چگونه رضا دهم که در نام این کار مقرر شود و بیش چنین کار
نکند که مورد لیاقت و ملامت نخواهم بود شنودم که فرمی حکم بحق و حق
بحالت و رفع تهمت خندیدن هزار نقد دیوان [illegible] اسباب و [illegible]
میگفت برادر دیگر [illegible] حالت او [illegible] کار را روشن تر میشود که
میشود جز این چه می‌گویم

کافی فرزانه [illegible] | [illegible]

[illegible] گفته [illegible] عدل چیزی بر زدی [illegible]
در کار حکمت کردی [illegible] الحب [illegible]

عیب آن این که همی و بال راست بازش آوردن به هر دو استاد فن رحمت
فرستادی

صاحب دیوان خراسان و ابوالفتح عارض مسعود بن محمود را از افزون خراج رعایا
و کاستن مرسوم سپاهیان توفیرات فرا می‌نمودند احمد بن حسن میمندی به الجمله از خفض
نمود که تا او زنده بود سلطان محمود را از نگاهداشتن آن توفیرات ایشان باز می‌داشت
سلطنت را دوام نیک بود تا او بخفت خفتنی که هر از آن در پی مهتاب است
و احمد عبدالصمد رکابدار او نیست او وزیر ایران به جهان توفیرات پر رحمت کشید صاحب
دیوان سلطان را بر آن تحریص و تطمیع مقتضی رضا می‌داد اما مسعود خاتمه
از احمد حسن از احمد عبدالصمد نیز نشنود و نصایح دولتخواهان او را گذر در
در کلاه خود و قصد آن … رعایا که فراو افزون … میهن
دیگران در مرسوم خود خلل انقصان یافتند … از خدمت … دوری مصاف
با سلجوقیان جانب سلطان را فرو گذاشتند … عصیان زدند
شکست بر مسعود افتاد و مردم خراسان پی سلطنت سلجوقیان نهادند و ایشان را
به … مستقل یافتند
… وزیر … به جهان و توفیرات … سپاه … مستقلان …

دادن

داد … دولت به … جهان … باز … رضا … سلطان را از ضرر و عیب
آن آگاه بخشد و در مقام رفع و چاره آن برنیامد زهی ملک و دولت سلطان …
در آن … در … مقاله … گذشت

دهمه در میان مردی از زرتشتیان … آنجا سقف افتاده است و … آمده
هر که … از دست … و قلم از … چند از … که چه می‌کرد
ده هزار خانه در تهران افزون است … خانه نیست … در آن … از …
زن و مرد … آنجا … نشسته‌اند … همه خلق … زنده از … بر سر
… آن … دهقان … و … از … فراوان … چون …
… به … دیگر … می‌شود … که … است … از …
روی … ایشان … ماه … هلال … می‌دارند … آنها … ماه را
… و مردم … چشم … به … ماه … گفت
… آن … عظمت … و … هلال … زنده …
زمین … تخت … خود … هزار هلال … دارد … چون
چهارده ساله … می‌شود … زنده … نیست … از … گذشت
سر … ماه است … آفتاب … از لب …

بچه‌ها از زمین [illegible] بیرون [illegible] خلاف [illegible] بود گفت خانم [illegible] تا ماه را ندید گفت تند

آفتاب نمی‌گذارد [illegible] زود [illegible] نصارا [illegible] تماشای مسلمانان [illegible] می‌کرد

در جستجوی ماه رجب [illegible] آمده بازگشت [illegible] بشارت می‌کنند گفت

از [illegible] ماه کجاست گفت در تعیین [illegible] است [illegible] غلط در آسمان می‌جستید

مردم شنیده گفت تا ماه نزدیک آفتاب است دیدنی نبود مردم را دیدید

هر یکان [illegible] آید [illegible] پاره [illegible] درد [illegible] گفتند [illegible] روزه نبود

گفت چرا ماه را دیده‌اند گفتند روز [illegible] رمضان است و آفتاب در میان

آسمان ماه را چگونه توان دید گفت [illegible] زمین کوه [illegible] نشسته و هم در پائین

صحرا بودند گفتند که فردا شب [illegible] هلال ضعیف در آسمان خواهند

دید ما آن دم [illegible] بر لب [illegible] بام دیدیم [illegible] هلال [illegible] مانند ماه

[illegible] بر روی [illegible] دانست [illegible] زرگران [illegible] دیگر [illegible] گشتیم

همه مسلمانان [illegible] ترسایان خانه داشت ترسا بچه [illegible] در خود [illegible] آمده

نماز [illegible] فرستند [illegible] ایستاده [illegible] مسلمان کرد گفت

روزه‌ها گفت نه گفت چرا گفت [illegible] ترسا بچه زیرک و دانا بود

اما [illegible] روزه [illegible] در آسمان است [illegible] در این ماه با تو

با تو

هنر ورزیدن [illegible] ظریف گفت ما را [illegible] گفته‌اند [illegible] آفتاب [illegible]

و ماه را دیدیم روزه گرفتیم ترسا بچه گفت نه آخر آن را در ماه آسمان گفته‌اند مردم مسلمان

گفت [illegible] شما می‌گویید آسمان [illegible] نیست [illegible] آسمان گفته

همراه [illegible] را [illegible] نام [illegible] شنیدن [illegible] سرای [illegible] که آن را آسمان خوانند [illegible]

آسمان فرض کنیم چه زیان دارد ترسا بچه گفت [illegible]

روزه خوردن [illegible] مسلمانان [illegible] خود [illegible] نیستید [illegible] گفته

با نصارا [illegible] نصرانیان [illegible] مذهب خود [illegible] مسلمان

گفت [illegible] عقاید [illegible] ترسایان [illegible]

[illegible] کار در میان ما

[illegible] رفت [illegible] آورد

دیگر ای مردم مسلمان [illegible] کودکی [illegible] است [illegible]

[illegible] زیرک [illegible] گفت ای خانم [illegible]

[illegible] زبان [illegible] گفت [illegible] مرد گفت

از [illegible] است

گفت در میان [illegible] داده [illegible] کرده

گناهی عظیم است   اما تو روا می‌داری و این بهار لب بر جزو دل رهایی و این روها ماه من

زیبایی لب هر روی و رخش آشفته تر بیا بلدیر   مرد مسلمان کفش اسیر دلبر حضرت است

سکوی سخن کوتاه کرد و این حسرت نهانه بلکه بگذر رود

اما درگاه مسیح برای ترسابچگان آن کو بی‌مرگ مقبره ز رد تنها این است

در کوچه مه رویان ترسابچه خندند | گز روی گل و دلبر ز لب شکر قندند
پر گلشن و پرشکر هر گام ز ازان کوچه | از بسکه گل افشانند از بسکه شکر خندند
با جان و دل دلبند همسایه دو موزن | هم ازدر پیمانه هم درخور پیوندند
نه سرو کمر دلبند نه ماه کمر زر تاج | ز نیطرفه جوانی خوبان بتاج و کمر بندند
هر قد لبش بشکی هم سرو سهی بالا | مردم نگران کاینها ترکان سمرقندند

جان رهین شیخ صنعانی تغیر ترسایی

قدقد [illegible] جان [illegible] دلبندند

گر من ترسیده ام از اسلام ترسا می‌شوم | از حرم بگریزم و در دیر کلیسا می‌شوم
مسیح میکدهم سر خود را لب عاشق | عشق ورزی را به آیین مسیحا می‌شوم
باز می‌بندم این زنار گبری از میانه | صاحب دیر کلیسا و چلیپا می‌شوم
می زدم ما تا درو می‌خوردم کباب خوک و خمر | هر دم از انجیل تو خلق دل دانا می‌شوم

زنده بگیرم [illegible] هر جا [illegible] مرده | در رهش مانند عیسی سوی بالا می‌شوم
که هر دو ترسا [illegible] قلم پاپ | هرچه می‌گویم مرا به سر تسلیما می‌شوم

تا چو شیخ صنعانی شیر مانند روح اندر سخن

آشنا تا با آن لب اندر ترسایی شدم

ترسم آن مه روی ترسا ترسد ز اسلام ما | ور لب ساعی مسیحا دم نبخشد کام ما
کاش شیخ اهل صنعا نیز عمری گردی مرد | تا بدیدم عاشقان کفر هر دو جام ما
کای ترسا تر از آن هرگز کسی دهید | قدر آیین مسیحا باده اندر جام ما
تهمت اسلام بر ما زین مسلمانان نهند | ورنه اندر کافری مشهور شد نام ما
عالم دانم ما مریم ترسا دنیست | قد ز قد [illegible] سر ما مریم آرام ما

کام ما از لب بده ورنه چو جیحون امین

مرو مبیح اندر قدوم تا آتش اندر دام ما

از مسلمانی نبود سود و نصرانی شدم | و اندر این ره پیر و ترسا شیخ صنعانی شدم
دختر ترسا بچه بر چهره نمود کعبه | این بود ایمان و ترسا در لغت ایمانی شدم
کز گریبانت او در ازن زلف خم در عشق او | نیم کو [illegible] تا [illegible] از مستانه شدم
یوسف مصری مرد دلم است حق خویش [illegible] | زان سبب در عشق او یعقوب کنعانی شدم

تحریر سهمی دارم قسم شاعران نیکو را — شعرها را در قفس زر بندی تنها

با صحبت آن ستم لشکر گفت آری — تا نه بهاری در فرم تا قیدت تمامی شهم

خوانده‌ام اشعار شیبانی و شرح حال او

زین سبب تا قید گوی چون راه کمانی شد

مقاله‌اوکی را فراهم و منحصراً از سواد به بیاض نبرده نمبر مبتنی خواهیم که فی الدار هم اقید مرا لائی فرستاده‌ام هرگاه مجال مطالعه و فرصت ملاحظه بدست آرید نظر حک و اصلاح دران گمارید و پس از آن کتاب خاص و هم تا تحقیق نسخه‌ها بدل برگمارید و کتابخانه‌ها عالی سپارید تا فردا هرکه بعد از دگر کنید و شوال قرار رسد و آن سر رشته آغاز هر ماه در دیوان گمارید

شود خوشش امروز آرد فردا آید

ترویج نگارش مقاله‌ها تقدیم

آذر تقی‌لی